

استدلال‌های مخالفان اصلاحات امیرکبیر از منظر انتخاب عقلانی

محمد رضا جوادی یگانه*

ریحانه جوادی**

چکیده

در مقاله پیش رو، برای بررسی استدلال‌های مخالفان اصلاحات در بازه زمانی ۱۲۶۷-۱۲۶۴ ق یعنی اصلاحات میرزا تقی‌خان امیرکبیر، با بهره‌گیری از رویکرد انتخاب عقلانی به مثابه یکی از نظریه‌های عمومی جامعه‌شناسی تاریخی، به روایت علی استدلال‌های مخالفان در قالب چهار گروه روحانیان، درباریان، دیوانیان و زنان حرم‌سرا پرداخته‌ایم. نظریه انتخاب عقلانی، که در آن فرد (در این جا مخالفان اصلاحات) عامل علی و عقلانیت/بزاری به‌کار گرفته شده توسط آنان (که در این جا مخالفت آنان با اقدامات اصلاحی را در پی دارد) سازوکار علی است، امکان ارزیابی رویه «عقلانی» انتخاب این مخالفان برای مخالفتشان با اقدامات اصلاحی را فراهم می‌آورد. پس از بررسی استدلال‌های هر یک از این چهار گروه مخالف اصلاحات (با حذف روحانیان بر اساس روش تطبیقی جان استوارت میل)، استدلال‌های مشترک که با تکیه بر روش‌های «توافق» و «تغییرات متقارن» میل، در میان گروه‌های استدلال‌کننده به دست می‌آیند، عبارت‌اند از: «بی‌توجهی به جایگاه طبقاتی مخالف»، «رعایت نکردن حقوق مردم» و «کوتاه شدن دست وارثان قدرت از قدرت». این استدلال‌ها نشان می‌دهد مخالفان امیرکبیر در بیان مخالفت با اصلاحات او، نه بر منافع کلان که بر منافع فردی یا طبقاتی بیش‌تر تأکید داشته‌اند.

کلیدواژه‌ها: اصلاحات، امیرکبیر، مخالفان اصلاحات، انتخاب عقلانی، روایت علی.

* دانشیار گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) myeganeh@ut.ac.ir

** کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه تهران r.javadi@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۹/۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۱/۱۶

۱. مقدمه

شکست عباس میرزا در دور نخست جنگ‌های ایران و روس، در سال‌های پایانی قرن دوازدهم هجری قمری، درک ضرورت اصلاحات را برای بهبود ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور به همراه آورد و گرایشی را در میان نخبگان ایرانی دارالسلطنه تبریز برای تغییر و بهبود وضع جامعه فراهم ساخت. حاصل این درک و گرایش، چندین تغییر اجرایی و عملی معطوف به نوسازی ارتش بود که عباس میرزا و همراهانش در سطح دارالسلطنه تبریز به اجرا درآوردند. این تحولات با مرگ عباس میرزا به محاق فراموشی سپرده شد. ادامه سلطنت فتحعلی شاه و دوران زمامداری فرزند عباس میرزا، محمدشاه، دوره فترتی بود که با مرگ محمدشاه در سال ۱۲۶۴ و بر تخت نشستن فرزند کم‌سالش، ناصرالدین میرزا، با همراهی صدراعظم نخستش، امیرکبیر، نوید پایان یافت.

میرزا تقی خان امیرکبیر در طول دوران صدارت اعظمی سه سال و دو ماهه خویش با دست زدن به اقداماتی همچون برقراری امنیت داخلی در «انحای حدود و اقصای شعور»، جلوگیری از تنزل پول، تجدید نظر در بهای زمین، برقراری عدالت مالیاتی، نقشه اصلاح نظام، تقویت نظامی ایران، اتخاذ رویه‌ای برای خدمت سربازی (بنیچه)، استخدام خبرگان نظامی اتریش و ایتالیا، تأسیس قورخانه (کارخانه‌های اسلحه‌سازی)، برقراری دیوان عدالت و کنترل محاکم شرع، مبارزه با رشوه خواری، برانداختن لوطی‌گری و قمه‌کشی، آبله‌کوبی همگانی، تأسیس نخستین مریض‌خانه دولتی، تعیین خفیه‌نویسان و ایجاد دستگاه خبررسانی در سفارت‌خانه‌های خارجی، تجدید نظر در انتصابات دولتی، تأسیس دارالفنون، ترجمه و نشر کتاب، ترسیم اولین نقشه تهران، فرمان آزادی استخراج معدن، تأسیس کارخانه، استخدام استادان فنی از انگلستان و پروس، پیشرفت زراعت، رواج کشت محصولات کشاورزی تازه (نظیر پنبه)، سامان‌دادن به امور گمرکی کشور، کاهش قدرت روحانی، شکیبایی دینی در برابر اقلیت‌های دینی و مذهبی، جلوگیری از گسترش نفوذ روسیه، جلوگیری از بسط نفوذ انگلیس در خلیج فارس، محدود نمودن پناهندگی به سفارت انگلیس و جلوگیری از سوءاستفاده افراد از مصونیت سیاسی تبعه فرنگی^۱ (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۷۷؛ خورموجی، ۱۳۶۳؛ امانت، ۱۳۸۳؛ مکی، ۱۳۶۶؛ آدمیت، ۱۳۶۲؛ مارتین، ۱۳۸۹؛ محیط طباطبایی، ۱۳۵۴؛ محبوبی اردکانی، ۱۳۷۸؛ رضوانی، ۱۳۵۴؛ شمیم، ۱۳۷۵)، نخستین کوشش اصلاحی در سطح کشور را آغاز کرد، اما این دوره اصلاحی با برکناری امیرکبیر در محرم سال ۱۲۶۸ از سمت صدراعظمی و قطع رگ وی در ماه صفر همان سال، متوقف شد.

پس از مرگ امیر کبیر، از همان دوره ناصرالدین شاه تاکنون، نویسندگان مختلف از موارد متعددی به عنوان دلایل توفیق نیافتن امیر کبیر برای پیشبرد عملکرد اصلاحی خویش نام برده‌اند؛ مثلاً، حاج سیاح در کتاب *خاطرات خویش* با اشاره به «نادانی و حق‌ناشناسی»، «حسد حاسدین» و «بغض جاهلین» می‌نویسد:

از قراری که محقق گردیده چون مداخل ناروای بعضی‌ها را قطع نمود و حقوق‌های اضافی را کاست و در مقابل مطامع بیگانگان ایستادگی کامل نمود بعضی بدگویی‌ها در حق او کرده بودند که خیال سلطنت دارد و نفوذ او در مملکت از شاه بیش‌تر است (حاج سیاح، ۱۳۵۹: ۴۶۷).

حسین پیرنیا و عباس اقبال آشتیانی (۱۳۸۰) با تأکید بر خطر امیر کبیر به دلیل نفوذش بر روی سپاهیان، بر نگرانی شخص شاه دست می‌گذارند:

ناصرالدین شاه با وجود جوانی تا مدتی در مقابل القائنات دشمنان امیر و تحریکات مادر خود مقاومت به خرج می‌داد و از عملیات و اقدامات امیر پشتیبانی می‌کرد اما به تدریج مغلوب دمدمه‌های ایشان گردید و از اواخر سال ۱۲۶۷ کم‌کم نظر خود را نسبت به آن وزیر باتدبیر تغییر داد مخصوصاً چون امیر در میان سپاهیان محبوبیتی تام داشت مغرضین به شاه فهماندند که امیر در خیال سلطنت است و از آن‌جا که امیر هم در انجام کارها تا حدی استبداد به خرج می‌داد و غالباً به اوامر شاه جوان اعتنایی نمی‌کرد سوءظن شاه نسبت به او شدت یافت (پیرنیا و اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰: ۸۲۸).

مهدی قلی هدایت (۱۳۶۲) در *گزارش ایران*، با اشاره به این گمانه‌ها، به‌ویژه در سفر ۱۲۶۷ شاه به اصفهان، تأکید می‌کند:

نسبت بدخیالی به امیر خیال‌گویندگان و نویسندگان است. بدخواهان زبان سعایت می‌کشایند [...] حقیقت آن‌که شاه‌زادگان و امرا میدان تاخت و تاز را بر خود تنگ دیده و کُمت خونسردی را لنگ، به هر وسیله خاطر شاه را از وزیر دولت‌خواه آزرده کردند (هدایت، ۱۳۶۲: ۷۳).

یا در یکی از آخرین تحلیل‌ها پیرامون دوران صدارت امیر کبیر، نویسنده ضمن اشاره به نظام «کهنه و پوسیده‌ای که نظم و قانون و نوسازی را بر نمی‌تابید و ناخواسته همه آن‌ها را در مقابل امیر نظام قرار می‌داد»، این نظام «فاسد» را رقیب اصلی امیر کبیر می‌داند و می‌نویسد:

وابستگی این لایه‌های قدرت سنتی یعنی شاه‌زادگان و حکام و زنان حرم سرا، به امتیازات سنتی و فراتر از قانون و یا قوانین نانوشته قجری، چنان بود که یک تن نمی‌توانست در برابر سیل خروشان آن‌ها مقاومت کند (توحیدی چافی، ۱۳۸۷: ۱۷۹).

با این حال، این روایت‌ها و تحلیل‌های تاریخی، به‌روشنی به دلایل شکست برنامه‌های امیرکبیر که در پی عزل وی رخ داد، اشاره نکرده‌اند و به دلایلی کلی چون «قطع موجب» و «کوتاه شدن دستشان از قدرت» و حتی «سیستم فاسد» اکتفا کرده‌اند. همچنین، در این نوشته‌ها، دقیق و مشخص نامی از مخالفان امیرکبیر - به‌جز مهدعلیا و آقاخان نوری و اعتمادالسلطنه اول (حاجب‌الدوله) - و دلایل احتمالی مخالفت هر یک از آنان با او و اقداماتش مشخص نیست و نویسندگان این آثار به ذکر واژه‌هایی همچون «دشمنی اشراف» و «سعایت بدخواهان» بسنده کرده‌اند و البته که در تمامی تحلیل‌ها، بدون استثنا نقش «اجنبی» را در برکناری امیرکبیر پی گرفته‌اند.

در این مقاله تلاش داشته‌ایم با فاصله‌گیری از نگاه رایج به مخالفان، به بررسی استدلال‌های مطرح شده از سوی خود آنان برای مخالفت با اقدامات اصلاحی و ارزیابی رویکرد عقلانی آنان در این مخالفت‌ها پردازیم. گفتنی است به‌رغم تألیف آثار گوناگون پیرامون اصلاحات امیرکبیر، به دلیل ضعف شدید داده‌های تاریخی در برخی موارد، تناقض داده‌های موجود، نبود تاریخ‌نویسی غیر رسمی و رواج نداشتن خاطره‌نویسی در آن دوران، به‌دست آوردن نام مخالفان اقدامات امیرکبیر و استدلال‌های آنان دشوار و در مواردی همچون روحانیان مخالف اقدامات امیرکبیر، تقریباً ناممکن است. با این حال، تلاش داشته‌ایم تا جای ممکن نام مخالفان را در آثار متعدد تاریخی آن دوره بیابیم و دلایل مخالفت آنان را با اصلاحات امیرکبیر دریابیم.

بدون شک، بررسی استدلال‌های موافقان احتمالی امیرکبیر، رابطه امیرکبیر با ناصرالدین شاه و استدلال‌های شخص امیرکبیر، بررسی جامع‌تری از علل شکست اصلاحات سال‌های ۱۲۶۷-۱۲۶۴ به‌دست خواهد داد که بررسی آن در این مقاله امکان‌پذیر نیست.

۲. مبانی نظری

مقاله پیش رو با اتخاذ رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی، به دنبال بررسی دلایل شکست اصلاحات امیرکبیر در ایران و ناکام ماندن فرایندهای اصلاحی آن است. یکی از شیوه‌های ممکن در حیطه نظری برای انجام پژوهش تاریخی، بهره‌گیری از «نظریه عمومی» است که جیمز ماهونی (James Mahoney) در مقاله خویش با عنوان «بازنگری نظریه عمومی در جامعه‌شناسی تاریخی» (۱۳۹۱) به شرح آن پرداخته است.

ماهونی با معرفی نظریه‌های کارکردگرایی، انتخاب عقلانی، قدرت، نوداروینی‌ها و نظریه‌های فرهنگی، به عنوان نظریه‌های عمومی در جامعه‌شناسی تاریخی تأکید می‌کند. «هسته سخت» این نظریه‌ها را «عوامل علی» منحصر به فرد (مانند واحدهای اساسی تحلیل) و «سازوکارهای علی» خاص (مانند خصوصیات انتزاعی عوامل علی که نتایج و رابطه را ارائه می‌دهد) (ماهونی، ۱۳۹۱: ۵۰)، روشن می‌سازند. عامل علی - مثلاً «فرد» در نظریه انتخاب عقلانی - واحد اصلی تحلیل و موجودیتی است که مشخصه‌های آن نهایتاً نتایج و روابط را روشن می‌کند. سازوکار علی مشخصه و وجهه خاص عامل علی است که «نتایج را به دنبال دارد» و موجب روی دادن نتایج و روابط است.

همان‌گونه که اودن (Udehn) (۲۰۰۱) می‌گوید، کنش‌گران، عقلانی‌اند و فقط در صورتی که نتوان کنش معطوف به هدف و عقلانیت تصمیم‌گیری آنان را به وضوح نشان داد، می‌توان به سراغ نظریه‌های دیگر برای ارزیابی تصمیم‌گیری کنش‌گران رفت. بنابراین، در مقاله پیش رو، از میان این پنج نظریه عمومی در جامعه‌شناسی تاریخی، از نظریه انتخاب عقلانی بهره خواهیم برد.

نظریه انتخاب عقلانی در جامعه‌شناسی، «با الهام از عقلانیت ابزاری ماکس وبر و در چهارچوب فردگرایی روش‌شناختی، کار فاعلانی را عاقلانه می‌داند که در چهارچوب اعتقاداتشان، نسبت به شقوق ممکنه با توجه به عواقبشان، شقی را برگزینند که برای رسیدن به غایاتشان بهترین راه باشد» (لیتل، ۱۳۷۳: ۶۹).

هرچند در سال‌های اخیر آثار چندی به کار بستن نظریه انتخاب عقلانی در موضوع مورد پژوهش خویش پرداخته‌اند (← مرشد، ۲۰۱۰؛ میلنر، ۲۰۰۲؛ مک‌لین، ۲۰۰۱؛ کانگلتون، ۲۰۰۶)، اما رویکرد عمده آثار ذکر شده، به انتخاب عقلانی از منظر علوم سیاسی بوده است و آنان عمدتاً بر مسائل نسبتاً متأخر (و نه رویدادهای تاریخی) تمرکز کرده‌اند. اما در این میان، دو اثر منطق شرع، *خاستگاه‌های اجتماعی حزب نازی*، ۱۹۳۳-۱۹۲۵ اثر ویلیام برنشتاین (William Bernstein) (۱۹۹۶؛ به نقل از ماهونی، ۱۳۹۱)، که در آن نویسنده در صدد توضیح «ظهور حزب نازی در آلمان» و حضور قدرت‌مند این حزب در انتخابات ژوئیه ۱۹۳۲ و اقبال مردم نسبت به این حزب با نگرش انتخاب عقلانی است، به دلیل رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی‌اش؛ و نه راه پیش و نه راه پس: *تنگناهای سیاسی ایران در اوایل حکومت قاجار* نوشته منوچهر اسکندری قاجار (۱۳۸۹) که با استفاده از نظریه انتخاب عقلانی در حوزه علوم سیاسی، تلاش دارد

نگاهی دیگرگونه در خصوص عملکرد شاهان نخست سلسله قاجار در حفظ قلمرو ایران به‌ویژه در جنگ‌های ایران و روس ارائه دهد، به سبب رویکرد تاریخی و پرداختن به دوره قاجار، قابل توجه‌اند.

در این مقاله، از نظریه انتخاب عقلانی که یکی از نظریه‌های عمومی رایج در جامعه‌شناسی تاریخی است، صرفاً به‌مثابه رویکردی نظری و عینکی برای نگرستن به انبوه داده‌های تاریخی بهره برده‌ایم. به عبارت دیگر، نظریه انتخاب عقلانی که با فرض گرفتن عقلانیت کنش‌گران حاضر در صحنه، به چرایی کنش آنان می‌پردازد، در نبود چنین نگاهی در پژوهش‌های دیگر انجام‌شده درباره بخشی از کنش‌گران عرصه اصلاحات در ایران در آن بازه زمانی (یعنی مخالفان)، راه‌گشا خواهد بود. این نظریه، که در آن فرد (در این‌جا مخالفان اصلاحات) عامل علی و عقلانیت/بزراری به‌کار گرفته شده توسط آنان (که در این‌جا مخالفت آنان با اقدامات اصلاحی را در پی دارد) سازوکار علی است، این امکان را فراهم می‌آورد که با نگاهی به رویه «عقلانی» انتخاب این مخالفان برای مخالفتشان با اقدامات اصلاحی انجام‌شده در کشور، پیامد ناخواسته غیر عقلانی آن را ارزیابی کنیم. به عبارت دیگر، این مقاله با در نظر گرفتن راهبرد «تفسیر نتایج» یعنی تبیین نتیجه واقعه رخ داده که در این‌جا شکست اصلاحات است، مجال تبیین نتیجه غیر عقلانی دسته‌جمعی این انتخاب عقلانی مخالفان اصلاحات را به همراه می‌آورد. گفتنی است، همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، نظریه انتخاب عقلانی به‌ویژه رویکردهای متأخر آن، داعیه عقلانی‌بودن تمامی کنش‌های آدمی را ندارند و بر محدودیت‌های انتخاب عقلانی افراد دست می‌گذارند. با این حال، این تأکیدگذاری بر محدودیت‌ها به معنای نفی و طرد عقلانیت موجود در کنش‌های آنان نیست. بنابراین، در این پژوهش نیز با آگاهی به محدودیت‌های انتخاب عقلانی مخالفان اصلاحات بر وجوه عقلانی انتخاب آنان دست گذاشته‌ایم.

فرض این مقاله بر این است که رفتار کنش‌گران عاقل در عرصه سیاسی آن دوره مبنی بر مخالفت با اصلاحات امیرکبیر، به پیامد نامطلوبی منجر شده که عزل امیرکبیر و توقف روند اصلاحات در ایران بوده و نتیجه قهری آن تداوم عقب‌ماندگی در آن دوره است. لذا مدعای مقاله، غیر عقلانی‌بودن رفتار کنش‌گران نیست، ولی نامطلوب‌بودن نتیجه به اثبات نیازی ندارد. بنابراین، از رفتار کنش‌گران عاقل نتیجه‌ای غیر عقلانی (و احتمالاً ناخواسته) منتج شده است.

۳. روش تحقیق

برای پی‌گیری این عقلانیت موجود در روند انتخاب‌های مخالفان از روش روایت علی برای بازگویی حوادث رخ داده در این بازه اصلاحات بهره‌جسته‌ایم و استدلال‌های مخالفان داخلی اصلاحات را در قالب چهار گروه روحانیان، درباریان، دیوانیان و زنان حرم‌سرا روایت کرده و مورد بررسی قرار داده‌ایم. از آن‌جا که ارائه دست‌بندی برای بررسی استدلال‌های مطرح‌شده از سوی مخالفان اصلاحات راه‌گشاست و ارزیابی بعدی ما را از علل شکست اصلاحات در این مقاطع زمانی هموارتر می‌سازد و خواننده را در فهم این استدلال‌ها یاری می‌رساند، با دخل و تصرف محدود در شیوه روایت علی، این روایت را در قالب تقسیم‌بندی‌های ذکرشده ارائه می‌دهیم.

پس از ارائه روایت علی از انتخاب عقلانی مخالفان اصلاحات، با بهره‌گیری از روش توافق و تغییرات متقارن جان استوارت میل (John Stuart Mill) و با استفاده از استراتژی اسمی و استراتژی ترتیبی مورد نظر ماهونی، به بررسی استدلال‌های ارائه‌شده از سوی مخالفان خواهیم پرداخت. جیمز ماهونی با ارائه تقسیم‌بندی جدیدی از استراتژی‌های استنباط و ارزیابی علی و «بر اساس سطح سنجش متغیرها (اسمی، ترتیبی، فاصله‌ای، نسبی)، روش‌های توافق و اختلاف میل را که مستلزم وجود متغیرهایی در سطح اسمی (وجود/عدم) یا «حضور/غیاب» است، «مقایسه اسمی» نامید» (طالبان، ۱۳۸۸: ۱۱۳). در روش توافق که از جمله روش‌های مطرح‌شده توسط میل و ساده‌ترین آن‌هاست و بر «حذف کردن» استوار است، پژوهش‌گر تلاش می‌کند تا «الگوهای ثابت، مشترک یا نامتغیر میان موردها» را کشف کند. قاعده میل برای روش توافق که درصدد استخراج رابطه عام علی از مشهودات اندک است، این است که «اگر در دو یا چند مورد از وقوع یک پدیده، فقط یک جنبه مشترک وجود داشته باشد، فقط آن جنبه مشترک که همه در آن اتفاق دارند، معلول و یا علت و یا شرط کافی آن پدیده است» (میل، ۱۹۷۰، کتاب سوم؛ به نقل از طالبان، ۱۳۸۸: ۶۵). در روش مقایسه ترتیبی که به وزن‌دهی علل می‌پردازد، برخلاف مقایسه اسمی، علل بالقوه به راحتی حذف نمی‌شوند. در واقع، «وجود یا حضور یک مورد با مقادیری برای متغیر تبیینی و متغیر تابع که از الگوی کلی هم تغییری انحراف دارد، ضرورتاً به معنی آن نیست که عامل تبیین باید کاملاً رد شده و کنار گذاشته شود» (همان: ۱۳۹). روش تغییرات متقارن که «منطق زیربنایی» استراتژی ترتیبی است، از دیگر روش‌های مورد اشاره میل است که «به دنبال احراز علیت از طریق مشاهده ارتباط میان

ارزش‌های یک متغیر مستقل ترتیبی با ارزش‌های یک متغیر وابسته ترتیبی است» (همان: ۱۲۶). بنابراین، در سطح اسمی و بر اساس روش توافق میل به حذف استدلال‌های غیر مشابه در میان گروه‌های استدلال‌کننده می‌پردازیم. در سطح ترتیبی و بر پایه روش تغییرات متقارن میل نیز به رتبه‌بندی استدلال‌های بیشینه و کمینه دست خواهیم زد. روش گردآوری داده‌ها در این مقاله، روش اسنادی شامل منابع دست اول، یعنی نوشته‌های شاهان عینی رویدادها (به‌ویژه نامه‌های باقی‌مانده از آن دوران) و منابع دست دوم، یعنی توصیف و تفسیر رویدادهای تاریخی (نظیر تاریخ‌نویسی‌های رسمی و بعضاً در موارد معدودی غیر رسمی آن مقطع و یا مقاطع زمانی دیگر در همان عصر ناصری) است.

۴. مخالفان اصلاحات امیرکبیر

پس از مرگ امیرکبیر از همان دوره ناصری تاکنون، نویسندگان مختلف، موارد متعددی را به‌عنوان دلایل عدم توفیق امیرکبیر برای پیشبرد عملکرد اصلاحی خویش نام برده‌اند؛ مثلاً، حاج‌سیاح در کتاب *خاطرات خویش* با اشاره به «نادانی و حق‌ناشناسی»، «حسد حاسدین» و «بغض جاهلین» می‌نویسد:

از قراری که محقق گردیده چون مداخل ناروای بعضی‌ها را قطع نمود و حقوق‌های اضافی را کاست و در مقابل مطامع بیگانگان ایستادگی کامل نمود بعضی بدگویی‌ها در حق او کرده بودند که خیال سلطنت دارد و نفوذ او در مملکت از شاه بیش‌تر است (حاج‌سیاح، ۱۳۵۹: ۴۶۷).

هاینریش بروگش، ایلچی پروس در ایران، نیز درباره عملکرد امیرکبیر و واکنش مخالفان وی می‌نویسد:

او (امیرکبیر) با آن که برای پیشرفت و ترقی کشور فوق‌العاده کار می‌کرد، مردی عدالت‌طلب بود که به هر بی‌عدالتی مخالفت می‌کرد. به علت جدی بودن و سخت‌گیری در کارها، مورد رضایت اطرافیان و مخصوصاً درباریان شاه که او را سد راه منافع خود می‌دیدند قرار نداشت. درباریان مشغول تحریک و دسیسه علیه او شده بودند و ذهن شاه را نسبت به وزیر بزرگ خود مشوب می‌کردند (بروگش، ۱۳۶۷: ۲۶۹).

در مقاله رعدی آذرخشی با عنوان «چند پرسش درباره امیرکبیر» که نویسنده به تفکیک مسئولان عزل و مسئولان قتل نخستین صدراعظم ناصرالدین‌شاه پرداخته است، می‌خوانیم: علاوه بر شخص ناصرالدین‌شاه که به علت غرور جوانی و رنجش از امیر به علت

حمایت مصلحت‌اندیشانه او از خسرو میرزا فرمان عزل میرزا تقی‌خان را صادر کرد. دسیسه‌های مهدعلیا و میرزا آقاخان نوری در درباریان از طرفی و تحریکات دول استعماری از طرف دیگر که مخالف سروسامان‌یافتن وضع ایران بودند در این عزل مؤثر بوده است. صراحت لهجه و بی‌پروایی امیر هم در بیان مکنونات خود که صرفاً ناشی از صداقت و احساس مسئولیت و وفاداری‌اش بود در عزل او سهمی داشته است (رعیدی آذرخشی، ۱۳۵۴: ۱۵۲-۱۵۳).

به طور کلی، در آن مقطع زمانی می‌توان ۵ گروه مخالف اقدامات اصلاحی را شناسایی کرد: ۱. روحانیان؛ ۲. درباریان (شاه زادگان قاجار و وابستگانشان)؛ ۳. دیوانیان؛ ۴. زنان حرم‌سرای شاه؛ ۵. دول بیگانه.^۲ در این مقاله ۴ طیف نخست که مخالفان داخلی اقدامات اصلاحی امیر کبیرند، مورد بررسی قرار خواهند گرفت و چند و چون مناسبات خارجی دولت امیر کبیر و روابط شخص وی با دول بیگانه، از حیطة بررسی ما خارج خواهد بود. در واقع، هر چند بررسی روابط ایران و قدرت‌های بزرگ آن دوران که عمدتاً در قالب بازی بزرگ (Great Game) فهم می‌شود، در فهم مناسبات میان مصلح و مخالفان اصلاحات راه‌گشا است و بی‌شک دخالت کشورهای بیگانه در تصمیم‌گیری‌های داخلی ایران نیز اثرگذار بوده است، تکیه مقاله حاضر بر روند انتخاب عقلانی مخالفان داخلی اصلاحات و نه میزان دخالت و نقش دول بیگانه در این تصمیم‌گیری است.^۳ شایان ذکر است که در هر گروه علاوه بر ارائه توصیف کلی از شرایط و دلایل مخالفت با اصلاحات، سرشناس‌ترین مخالف آن گروه و دلایل و استدلال‌های وی برای مخالفت عنوان می‌شود.^۴

۱.۴ روحانیان

پرسیدم: امیر با این حسن نیت، چرا با علما خشونت داشت؟ فرمود: با علمای عامل که راه شرع می‌شناختند و به وظیفه‌شان می‌پرداختند، نظر ارادت داشت. او آنان که برای ریاست پا از گلیم دراز می‌کردند، دستشان را کوتاه می‌نمود. او مرحوم آقامیرزا سیدمحمد امام جمعه اصفهان را که سلطان بی‌جیقه بود و هزار نوکر و تبعه قلیچماق داشت، و عموحسن سغ‌سیاه در حرم قم رفته، به او عرض کرد: دست‌خطی بدهید امام جمعه مرا قولقه نکند. پرسید: قولقه چیست؟ گفت: شخص را خوابانده دو فراش یکی روی سرش می‌نشیند، یکی روی پایش و یکی چوبی را در اسافل او فرو کرده با تخماق می‌کوبد. امیر گفت: خیلی حرام‌زاده‌ای. گفت: قربان چشم حق‌بینت بروم که الحق آدم‌شناسی. امیر، ملاهاشم و سایر نوکران امام را زنجیر کرد تا جایی که امام با یک غلام به مسجد می‌رفت (آل داود، ۱۳۷۹: ۲۸۰).

حکایتی که شرح آن در بالا آمد، از مجموعه داستان‌های کتاب *آگهی شهبان از کار جهان* است. این حکایت راست یا ناراست، علاوه بر آن که شدت عمل امیرکبیر و سخت‌گیری وی در برابر اشتباهات بزرگ و کوچک افراد را نشان می‌دهد، نشان‌دهنده نگرش امیرکبیر در قبال روحانیان است و این‌که وی در دوران زمام‌داری خویش، لزوماً جایگاهی ویژه برای روحانیان قائل نمی‌شد و مصونیت خاصی برای آنان در نظر نمی‌گرفت؛ رویه‌ای که چندان در آن زمان معمول نبود و اعتراض و ناخرسندی روحانیان را در پی داشت. بنابراین، جای هیچ شبهه‌ای نیست که برخورد سخت و قاطع امیرکبیر با روحانیان و خلع لباس یکی از آنان به دلیل گرفتن رشوه از سوی وی و برقراری محاکم قضایی که جایگزین محاکم شرع شده بودند از سوی دیگر، به همراه کنارگذاشتن روحانیانی نظیر شیخ عبدالرحیم بروجردی، تساهل امیرکبیر با اقلیت‌های مذهبی و از بین بردن قانون بست می‌توانست از اقبال و توجه روحانیان به امیرکبیر بکاهد و مخالفت‌هایی را در میان این گروه نسبت به امیرکبیر و اقدامات وی برانگیزد. ضمن آن‌که، همان‌گونه که آدمیت (۱۳۶۲) می‌نویسد، سیاست مذهبی امیرکبیر بر «کاستن نفوذ روحانی و منع دخالت در سیاست» استوار بود. این خواست و تلاش امیرکبیر آن‌چنان آشکار بود که استیونس^۵ (Stevens) در گزارش خویش به شیل^۶ (Sheil)، به ملاقات خصوصی با امیرکبیر اشاره می‌کند و از قول وی می‌نویسد:

امیر نظام مصمم است که جلو نفوذ روحانیان را بگیرد، گرچه می‌داند کاری است بس دشوار و پرخطر. ولی متذکر شد که دولت عثمانی وقتی در راه تجدید نیروی خود توفیق یافت که نفوذ علما را در هم شکست. و گفت او هم همین کار را خواهد کرد. و یا سرش را بر باد خواهد داد (آدمیت، ۱۳۶۲: ۴۲۴).

در نبود تاریخ‌نویسی غیر رسمی و با توجه به ضعف و نقص تاریخ رسمی آن دوران، نام‌چندانی از مخالفان روحانی امیرکبیر به دست نمی‌آید و به تبع آن، استدلال‌های مذهبی آن‌ها برای مخالفت آشکار نیست. با این حال، مهم‌ترین مخالفان امیرکبیر به این شرح‌اند:

میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران: دلیل مخالفت میرزا ابوالقاسم که در سال آغازین صدارت امیرکبیر مخالفت‌های خویش را با وی آشکار کرد، چندان مشخص نیست و استدلالی از وی در دست نیست. با این حال، آدمیت «انگیزه» مخالفت وی با صدراعظم نخست ناصرالدین شاه را استقلال رویه‌نداشتن امام جمعه و مناسباتش با سفارت‌های روسیه و انگلستان عنوان می‌کند. گویا امیرکبیر از او می‌خواهد از مداخله در امور سیاسی دست بردارد، اما این درخواست امیرکبیر با بی‌اعتنایی امام جمعه تهران مواجه می‌شود و اختلاف

آن دو تا جایی ادامه می‌یابد که در ماه ذی‌قعدة ۱۲۶۵، یعنی شش ماه پس از شورش سربازان و تصرف خانه امیرکبیر، بلوایی شکل می‌گیرد و گروهی از مردم در مسجد شاه علیه امیرکبیر شورش می‌کنند. هرچند سرانجام امام جمعه این شورش را با «مشورت» شیل فرونشاند، امیرکبیر با تهدید امام جمعه، از وی می‌خواهد تغییر رویه داده و «از فتنه‌انگیزی و تصرف در کار دولت» دست بردارد، وگرنه از مقام خویش برکنار خواهد شد. برسر مقام‌ماندن میرزا ابوالقاسم خان به‌عنوان امام جمعه، احتمالاً حاکی از تن دادن وی به خواست امیرکبیر و همراهی آتی با صدراعظم و اقدامات وی است.

پس از آن امام جمعه نقشه‌های ترقی‌خواهانه دولت را تأیید می‌کرد. چنان‌که وقتی امیر خواست آئین قمه‌زدن و زنجیرزدن ایام سوگواری محرم را براندازد، نخست فتوای او را گرفت که این رسم مخالف شریعت است (آدمیت، ۱۳۶۲: ۴۲۷).

حاجی میرزا علی‌اصغر مجتهد که سابقاً شیخ‌الاسلام شهر تبریز بود، پسرش میرزا ابوالقاسم که امور پدر را به‌دست گرفته بود و به لقب شیخ‌الاسلامی رسیده بود و حاج میرزا محمدباقر مجتهد، امام جمعه تبریز، نیز از دیگر روحانیانی بودند که به‌رغم رابطه خوب پیشینشان با امیرکبیر، بر سر ماجرای «معجزه امام‌زاده»^۷ در تبریز که در سال ۱۲۶۵ رخ داد، با دولت امیرکبیر دچار اختلاف شدند و ماجرا با اعزام اجباری حاجی میرزا علی‌اصغر و پسرش به تهران و اقامت آنان در این شهر تا زمان مرگ امیرکبیر خاتمه یافت.

۴.۲ درباریان

بدون شک، یکی از مهم‌ترین گروه‌های مخالف اقدامات امیرکبیر درباریان بوده‌اند؛ هرچند نگاه همه درباریان به او، چه در زمان حیاتش و چه پس از آن، لزوماً منفی نبوده است. ظل‌السلطان، پسر بزرگ ناصرالدین‌شاه که یکی از مخالفان اصلی سپهسالار، مصلح بعدی است، با مقایسه امیرکبیر با صدراعظم‌های بزرگ جهان در آن زمان می‌نویسد:

مرحوم میرزاتقی‌خان اتابک اعظم، صدراعظم دولت علیّه ایران بود، از بدو صدارت خدمات خیلی شایسته نمایان کرد چه شد و چرا مزد خدمات او را این قسم دادند و قدر نداشتند و چه خدماتی او کرد و سبب عزل او چه شد؟ اولاً همه خوب می‌دانند و ثانیاً به قدر کفایت کتاب‌ها نوشته‌اند ربطی به عالم من ندارد ولی از روی انصاف بگویم و خدا را به شهادت می‌طلبم که در مقام آن مرد نمک به حلال یکتا غلو نکردم (ظل‌السلطان، ۱۳۶۲: ۷۹-۸۰).

هرچند، برخلاف نوشته ظل‌السلطان، به دلیل مجهولات فراوان پیرامون حوادث آن دوران، و نبود تاریخ غیر رسمی و غیر درباری در آن زمان، نه لزوماً «همه خوب می‌دانند» که چه شد، و نه «به قدر کفایت، کتاب‌ها» به دلایل اصلی مخالفت‌ها با امیرکبیر پرداخته‌اند. در واقع، آنچه از مخالفت درباریان با امیرکبیر در آثار مختلف کمابیش به چشم می‌خورد، اشاره به کسر و قطع منافع مادی آنان است. مکی، که کتابش بیش از آن‌که روایت منصفانه حوادث آن دوران باشد، تلاشی برای ارائه تصویری قهرمانانه از امیرکبیر است، به نقش «درباریان مغرض» و «سعایت» آنان در «تحریک» مهدعلیا علیه «داماد خود» اشاره می‌کند و آنان را آلت دست «مغرضین و بیگانگان» می‌داند. وی همچنین می‌نویسد:

برخی از درباریان در مخالفت با امیرکبیر بند و بست با بیگانگان را نیز ملحوظ می‌داشتند تا خود را بهتر مجهز کرده باشند ولی در میان آنان نیز کسانی بودند که صرفاً به منظور جلب منافع شخصی و حب مقام که وجود امیرکبیر را منافی اجرای مقاصد شوم خویش می‌پنداشتند با بیگانگان تماسی نداشته و متفقاً با امیرکبیر مخالفت می‌کردند (مکی، ۱۳۶۶: ۴۶۹).

امانت نیز با اشاره به در خطر افتادن منافع درباریان می‌نویسد: «تجدید نظر امیرکبیر در هزینه‌های دولتی، از جمله کسر یا حتی حذف مستمری‌ها، نارضایی بی‌سابقه‌ای در محافل درباری برانگیخت» (امانت، ۱۳۸۳: ۱۹۱)؛ هرچند او به «دور نگه داشتن شاه از خویشان و بستگانش» نیز اشاره کرده و آن را از دیگر دلایل «ضدیت اشراف قاجاریه» با امیرکبیر می‌داند.

با این حال، برای بررسی استدلال‌های مطرح‌شده از سوی مخالفان درباری امیرکبیر (همچون شاه‌زاده اعتضادالسلطنه)، در غیاب سند، نامه یا کتاب خاطرات باقی‌مانده از درباریان ناگزیریم از لابه‌لای تاریخ رسمی آن دوران، به استدلال‌های مخالفان درباری پی ببریم.

مثلاً، لسان‌الملک سپهر در کتاب *ناسخ‌التواریخ* به اقدام امیرکبیر در کنار گذاشتن «شاه‌زادگان بزرگ و بزرگان سترگ» اشاره می‌کند و با تکیه بر شأن و مقام آنان، تجربه و آگاهی‌شان را که «سهل و صعب جهان را آزموده و جان و تن را به امتحانات ایام فرسوده» اند، مورد تأکید قرار می‌دهد. سپهر امیرکبیر را به سبب بی‌توجهی به مقام اشرافیت درباریان و طبقه اجتماعی‌شان و «مخذول» نمودن آنان مورد نقد قرار می‌دهد. این

کنار گذاشتن و بی توجهی به «بزرگی» آنان، هنگامی که از سوی فردی - امیر کبیر - صورت می‌گیرد که این «بزرگان سترگ»، «به خردی» به او می‌نگرند، به مراتب تحمل‌ناپذیر می‌نماید. از سوی دیگر، استدلال دیگر درباریان برای همراهی نکردن با اقدامات امیر کبیر، که در راستای تأکید و تکیه آنان بر جایگاه طبقاتی خویش قرار دارد، بی توجهی امیر کبیر به نسب و جایگاه طبقاتی و اجتماعی افرادی است که برمی‌گمارد. در واقع، مخالفت درباریان با امیر کبیر از آن رو بود که او «مردم پست پایه» را که به نوشته سپهر می‌دانست مخالفتی با اقدامات او نخواهند کرد و «هرگز از دعای او نگاهند و جز او نخواهند»، بر سر کار می‌آورد (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۳۷: ۱۴۸).

نکته قابل توجه آن که، بیش‌تر استدلال‌هایی که درباریان برای مخالفت خویش مطرح می‌کنند، گرچه آشکارا به کوتاهی دستشان از منابع ثروت اشاره ندارد، در قیاس با استدلال‌های دیوانیان که به خطرات دادن سلطنت و احتمال وقوع جنگ و حتی از بین رفتن تمامیت ارضی را مطرح می‌کنند، استدلال‌هایی میان‌مایه‌اند. به نظر می‌رسد آنان بیش از هر چیز نگران بی حرمتی به جایگاه و مقام خویش، به عنوان «طبقه اشراف» هستند و مخالفت خویش را پشت استدلال‌هایی همچون در خطرات دادن کیان سلطنت که می‌توانست به شدت ناصرالدین شاه را متأثر کند و از سوی آنان به عنوان حافظان و وارثان تاج و تخت پذیرفتنی به نظر می‌رسد، پنهان نمی‌کنند و به در رأس کار قرار گرفتن «غیر اشراف» اعتراض می‌کنند. در واقع، به نظر می‌رسد حتی اگر اشراف با استقرار امیر کبیر در رأس قدرت کنار آمده باشند، انتصاب افراد عادی به مشاغل مهم دولتی و کنار ماندن خویش را پذیرفتنی نمی‌دانند.

۳.۴ دیوانیان

برخلاف درباریان معاصر امیر کبیر که اطلاعات چندانی از آنان و دلایل مخالفتشان در دست نیست، اطلاعات بیش‌تری در خصوص دیوانیانی که در دوران صدارت امیر کبیر بر سر کار بودند، موجود است. در خصوص نقش دیوانیان در برکناری امیر کبیر، عمده تأکیدات بر آقاخان نوری و تا حدی حاج علی‌خان مقدم مراغه‌ای (که فرمان قتل امیر کبیر را به اجرا درآورد) است و بیش‌ترین دلیلی که درباره مخالفت آنان با اقدامات امیر کبیر مطرح می‌شود، کوتاه شدن دستشان از قدرت و نفوذ پیشین است؛ مثلاً، امانت می‌نویسد:

سلطه نوری بر مسند موروثی‌اش، وزارت لشکر، رفته‌رفته از دست می‌رفت و همین شاید رابطه دوستانه دیرین او و مهدعلیا را از نو برقرار کرد. و نیز همین انگیزه ظاهراً

الهام‌بخش او شد تا بستگی نزدیکی به سفارت انگلیس را برای براندازی امیرکبیر به کار گیرد (امانت، ۱۳۸۳: ۲۰۳).

با این حال آن‌چه در این جا برای ما اهمیت دارد، نه انگیزه‌های ذکرشده دربارهٔ این مخالفان درباری، بلکه استدلال‌هایی است که در سخنان و نوشته‌های خود آنان در آن دوران مطرح شده و یا دست کم، از سوی دیگر درباریان در دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه برای تیرئه اقدام درباریان آغاز سلطنت این شاه قاجار، عنوان گشته است. مهم‌ترین چهره‌های مخالف امیرکبیر در میان دیوانیان میرزایعقوب‌خان ارمنی، حسین خان مقدم آجودان‌باشی، میرزایوسف مستوفی‌الممالک، حاج علی‌خان مقدم مراغه‌ای و البته میرزا آقاخان نوری هستند. از آن‌جا که روایت‌های تاریخی در آن دوران به‌شدت مخدوش و ناقص است (تا جایی که حتی روایت مرگ/قتل امیرکبیر نیز یک‌دستی و صراحت کافی ندارد) و بنابراین با کمبود اسناد و مدارک پیرامون نوشته‌ها و سخنان خود درباریان در آن دوران مواجه هستیم، ناگزیر در این جا به بررسی استدلال‌های میرزا آقاخان نوری و حاج علی‌خان مقدم اعتمادالسلطنه اکتفا می‌کنیم.

حاج علی‌خان مقدم مراغه‌ای (حاجب‌الدوله، ضیاءالملک، اعتمادالسلطنه): وی یکی از مهم‌ترین مخالفان امیرکبیر تلقی می‌شود و گویا نخستین کسی است که شاه را نسبت به امیرکبیر بدبین می‌کند و در سفر ناصرالدین‌شاه که پیش از عزل امیرکبیر روی داد، به شاه اعلام می‌کند که امیرکبیر از «حکام» شهرهای طول سفر خواسته است تشریفات ویژه شاه را در خصوص عباس‌میرزا، برادر وی نیز لحاظ دارند (محبوبی اردکانی، ۱۳۵۴: ۲۰۰).

هرچند از استدلال‌های حاجب‌الدوله (فراش‌باشی) برای مخالفت با امیرکبیر سندی در دست نیست، می‌توان از نوشته‌های محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه دوم، پسر او، که ضمن تاریخ‌نویسی‌های خویش درصدد توجیه اجرای فرمان قتل امیرکبیر توسط پدرش برآمده، بخش‌هایی از استدلال‌های درباریان را دریافت.

محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه در کتاب *صدرالتواریخ* «اعدام میرزاتقی‌خان» را یکی از «شرایط صدارت» آقاخان نوری می‌داند و مدعی است «جمعی از وزرا و امرا» نیز به دلیل نگرانی از رخ دادن آشوب در مملکت و برهم خوردن نظم و امنیت داخلی کشور، با این تصمیم موافقت می‌کنند و «یک‌یک خیانت‌ها و خیالات باطله او را در حضور همایونی بیان» می‌کنند. این «خیانت‌ها و خیالات باطله» به شیوه‌ای تلویحی به اتهامی همیشگی که متوجه امیرکبیر می‌کردند، یعنی تلاش وی برای براندازی سلطنت ناصرالدین‌شاه اشاره دارد. این

کتاب دلیل اجرای حکم قتل امیرکبیر را توسط فراش باشی نه تمایل شخص او به کشتن امیرکبیر، که دولت خواهی و اطاعت وی از شخص شاه و عدم فریفته شدن با «وعد و وعید و ایثار مال» امیرکبیر می داند و مدعی است دیگران ممکن بود «کشف راز» کنند یا فریب دارایی امیرکبیر را بخورند و یا نتوانند در برابر عزت الدوله که «رعایت حرمتشان بر بندگان فرض است» مقاومت کنند و در نتیجه از قتل امیرکبیر دست کشند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷ ب: ۲۱۸).

اما بی شک، یکی از مهم ترین کتاب های اعتمادالسلطنه دوم خواب نامه است که به بررسی و نقد غیر مستقیم عملکرد سیاستمداران دوره قاجار می پردازد. اعتمادالسلطنه در این کتاب خیالی، وظیفه استنطاق از امیرکبیر را به نادرشاه افشار می سپارد و در واقع با برگزیدن نادرشاه برای محاکمه امیرکبیر، تلویحاً به تمایلات کشورگشایانه او اشاره می کند. او، با اشاره به کمک مالی کنسول روسیه به امیرکبیر و ناصرالدین شاه برای عزیمت به تهران پس از مرگ محمدشاه، گویی می خواهد وابستگی های احتمالی آتی امیرکبیر را (که مخالفان وی در زمان برکناری کامل مدعی آن هستند) یادآور شود.

یکی از مواردی که اعتمادالسلطنه به کرات در کتاب خویش به آن می پردازد، جنگ طلبی امیرکبیر است. وی نخست به تمایل امیرکبیر برای اتحاد با روس ها برای شکست عثمانی و «تلافی صدماتی را که در ارزنة الروم» به او وارد آورده بودند، اشاره می کند و سپس به خواست امیرکبیر برای بازپس گیری بخش هایی از آذربایجان می پردازد که در جنگ های ایران و روس از خاک ایران جدا شدند. از نظر وی، امیرکبیر قصد داشته است پس از شکست عثمانیان، به توافقاتش با روسیه پشت کرده و با انگلیس «بسازد» و به جنگ روس ها رود. اعتمادالسلطنه همچنین به تمایل امیرکبیر برای بازپس گیری شهرهایی در مرز شرقی که پیش از این به ایران تعلق داشتند، اشاره می کند و از زبان امیرکبیر می گوید: «سر حد ما جیحون است. باید بیرق ما در کنار آن رود بلند شود و خوانین از یک ماوراءالنهر در ظل قدرت و تبعیت ما باشند» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷ الف: ۸۰). اعتمادالسلطنه دامنه جنگ طلبی امیرکبیر را تا آن جا فراخ می داند که معتقد است وی برای حمله به هند، خیال اتحاد مجدد با روسیه ای را دارد که پیش از این شکست داده است.

اعتمادالسلطنه در ادامه به اختلافات شاه و امیرکبیر اشاره می کند و تمایل شاه را برای آن که «سر از تمام شعب امور در آورده» و مستقلاً با «رجال دولت» ارتباط داشته باشد، موجب بی توجهی اش به درخواست های گوناگون امیرکبیر می داند. از نظر اعتمادالسلطنه، در چنین شرایطی «معاندین» امیرکبیر نیز به «سعایت» می پردازند و اقدامات امیرکبیر را «قبیح و

شنیع» جلوه می‌دهند. اعتمادالسلطنه معتقد است راه‌حل امیرکبیر برای تغییر «وضع سلطنت»، دور کردن مهدعلیا بود، زیرا از نظر صدراعظم وقت، «با وجود او تغییر منظور کاری نهایت دشوار می‌نمود». اعتمادالسلطنه مدعی است در صورتی که امیرکبیر موفق به دور کردن مهدعلیا می‌شد، شاه را از مقام خویش «خلع» و «سلطان محمود پسر شش‌ماهه شاه» را که خود اتابکی او را بر عهده داشت، جایگزین وی می‌کرد. اعتمادالسلطنه سپس با اشاره به مرگ زود هنگام سلطان محمود می‌نویسد، امیرکبیر در سفر به اصفهان «آلت کار» دیگری یافته و تصمیم می‌گیرد عباس میرزا، برادر شاه را جایگزین او کند و بنابراین از فرارش‌باشی می‌خواهد که در سفر اصفهان «همان تشریفات و احتراماتی را که برای شاه منظور می‌نمایند برای عباس میرزا هشریفات و احتراماتی را که برنکه ماید. جایگزین وی می‌منظور کنند» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷ الف: ۸۲).

به نوشته اعتمادالسلطنه، امیرکبیر که لطف فراوانی در حق حاجب‌الدوله کرده بود، «یقین» داشت که او «حافظ این سر» خواهد بود و با او همکاری می‌کند، اما حاجب‌الدوله همچون سایر «مردم ایران»، «از ضعف نفس و بلاهت، یا از سرشت پاک و صداقت» و از آن‌جا که «راست را به شاه می‌گویند و دروغ را به صدراعظم»، موضوع را به ناصرالدین‌شاه اطلاع می‌دهد و زمینه عزل امیرکبیر را فراهم می‌کند.^۱

میرزا آقاخان نوری: نوری که او را مهم‌ترین مخالف امیرکبیر و عامل اصلی مرگ وی می‌دانند؛ خواه به دلیل آشنایی و حتی رابطه با مهدعلیا روی کار آمده باشد و خواه به سبب توانایی شخصی خویش؛ خواه به علت وابستگی به دولت انگلیس و با وساطت آنان به صدراعظمی رسیده باشد و خواه به دلیل مصلحت کشور، در دوره صدارت اعظمی امیرکبیر و به‌ویژه پس از مرگ او، در نامه‌های خویش دلایلی را فراتر از در خطر افتادن منافع قدرت و ثروت خویش برای مخالفت با امیرکبیر عنوان می‌کند.

نوری در مقام صدارت، برای پرهیز از سرنوشت امیرکبیر، همواره سرسپردگی خویش به شاه و اطاعت از «فرامین» او را اعلام می‌کرد، حتی اگر در عمل رویه‌ای خلاف آن را در پیش می‌گرفت؛ مثلاً، در نامه‌ای به شاه در دوران صدارت اعظمی خویش می‌نویسد:

بحمدالله که میرزا تقی‌خان غیر مرحوم به درک واصل شد، خدا جان این چاکر و جمیع اولاد آدم و عالم را فدای یک کلمه دست‌خط مبارک سرکار اقدس شهریاری بنماید، این بنده میرزا تقی‌خان نیست که خود زور داشته باشد و هوایی زور و تسلط چاکر اعتبار شاه است (ساسانی، ۱۳۸۲: ۴۷).

این نامه آشکارا نشان می‌دهد که یکی از دلایل برکناری امیرکبیر و مخالفت‌ها با وی «استقلال رویه» او در تصمیم‌گیری‌های خویش است که «هوایی زور» پادشاه نبود؛ نکته‌ای که به کرات در نامه‌ها و ابراز اعتراض‌های شخص ناصرالدین‌شاه نیز دیده می‌شود. استدلال‌های مخالفان امیرکبیر را پیش‌تر از این تاریخ، یعنی در زمانی که امیرکبیر هنوز زنده بود و همچنین چند روزی پس از قتل او هم می‌توان پی گرفت؛ مثلاً، در دستورالعمل^۹ نسبتاً مفصل و دقیق انتقال اجباری امیرکبیر معزول به کاشان، گوشه‌هایی از نگرانی‌های درباریان و دیوانیان به چشم می‌خورد. نامه این‌گونه آغاز می‌شود که «حکم محکم سرکار اقدس همایون شاهنشاهی روحی فداه است که تخلف نورد». با این حال، با توجه به نامه‌های ناصرالدین‌شاه به امیرکبیر پس از برکناری‌اش، بعید به نظر می‌رسد که چنین تدبیر اندیشیده‌شده‌ای از سوی شاه پریشانی که تا همین چند روز پیش به خاطر برکناری امیرکبیر آرزوی «مرگ» خویش را می‌نمود، صادر شده و «حکم محکم» شخص او بوده باشد و بیش‌تر به نظر می‌رسد این دقت در جزئیات، از سوی نوری باشد.^{۱۰} آن‌چه از محتوای این نامه برمی‌آید آن است که دیوانیان تازه برسر کارآمده و قدرت‌گرفته، و درباریان، دست کم در ظاهر، به دنبال حفظ جایگاه امیرکبیر و همسرش که «ملک‌زاده» است، هستند و حتی «یراق طلا و زین و برگ خوب» اسب آنان را در طول مسیر نیز تدبیر می‌کنند و تأکید می‌نمایند که «اسب اسلحه نباید احدی از نوکرها در بین راه و توقف کاشان در دست داشته باشند». این تأکید چه برای حفظ امنیت روانی جامعه پس از عزل امیرکبیر باشد و چه صرفاً برای حفظ احترام امیرکبیر و «ملک‌زاده»، به دنبال حفظ صورت ظاهر کار و اجتناب از «زندانی» جلوه‌دادن امیرکبیر است. هرچند در همان حال، برای پرهیز از گریز امیرکبیر و پناهندگی احتمالی‌اش به یکی از سفارت‌خانه‌های بیگانه در تهران و یا بدتر از آن، ایجاد شورش در قشون، حواسشان هست که اسب او باید «کم‌دو» باشد. به طور کلی، به نظر می‌رسد که دست کم در این دستورالعمل، بیش از آن که صدراعظم جدید به دنبال آزار امیرکبیر و همراهانش باشد، هدفش دورکردن «خطر» صدراعظم پیشین است، چه آن‌که در دستورالعمل تصریح می‌شود که «هرگاه طبیعی لازم باشد برای معالجه، هر کدام را خودشان بخواهند حاضر سازند و چنان‌چه میلشان به تفرج باشد، پیاده مرخص هستند» (آل داود، ۱۳۷۹: ۲۱۰).

بیش‌تر نگرانی نوری و اطرافیان‌ش ارتباط امیرکبیر با دیگران (سفارت‌خانه‌های خارجی، دوستان و همراهان پیشین و سرکردگان قشون) است و بنابراین تدابیر لازم را برای قطع

تمامی روابط او به کار می‌برند، تا جایی که دستورالعمل تأکید می‌کند که صدراعظم پیشین و خواهر شاه، در هر شرایطی، هر خواست و نامه‌ای را صرفاً باید «خدمت جناب صدراعظم بنویسند» و جز آقاخان نوری «نباید به احدی» «کاغذ» بنویسند (همان).

در تاریخ بیست و سوم ماه ربیع‌الاول ۱۲۶۸ نیز ابلاغیه‌ای در روزنامه وقایع اتفاقیه تحت عنوان «اخبار داخله ممالک محروسه پادشاهی» منتشر می‌شود که بخشی از استدلال‌های مخالفان امیرکبیر را آشکار می‌کند. ابلاغیه^{۱۱} نخست به «بدزبانی و بی‌حرمتی» امیرکبیر نسبت به «نوکر و رعیت ایران» یعنی درباریان و دیوانیان از سویی و مردم عادی از سوی دیگر، اشاره می‌کند و می‌افزاید که او با کاستن از مواجب نوکر (یعنی درباریان و دیوانیان)، «به طریق بدعت بر رعیت می‌افزود». بنابراین، نخستین دلیل مطرح‌شده در ابلاغیه، اصلاحات اقتصادی امیرکبیر و کاهش حقوق و مزایای درباریان و دیوانیان است و استدلال مخالف آن، مغایرت این کار با اصول سنت و رسوم دیرین ایران و «بدعت» این اقدام اصلاحی است. این نکته نیز قابل توجه است که در ابلاغیه‌ای که امیرکبیر را «بدزبان» و «ترسو» معرفی می‌کند و مدعی است مردم در دوره او «در کمال دلسوزی راه می‌رفتند»، یکی از نخستین دلایل طرد اقدامات امیرکبیر را افزایش توان مالی رعایا می‌داند نه فساد اقتصادی شخص او. ابلاغیه می‌افزاید که با این رویه «نزدیک به آن شده بود که اهل ایران از دولت خود مأیوس شوند» که در این جا مراد از اهل ایران، طبیعتاً دو گروه درباریان و دیوانیان است که از منافع اقتصادی‌شان، به نفع گروه دیگر (رعیت) کاسته می‌شد و احتمالاً این «مأیوسی» باید وراى سرخوردگی از حکومت و ناامیدی از دولت بوده باشد و می‌توانست در صورت ادامه این روند، به تلاش برای براندازی سلطنت ناصرالدین شاه منجر شود.

انحصارطلبی امیرکبیر در قدرت و بی‌توجهی او به دستورها و خواست‌های شاه، از دیگر موارد مورد اشاره در ابلاغیه است. در این متن آمده که امیرکبیر در این کار چنان افراط می‌کرد که حتی «در مقام آزار» کسی برمی‌آمد که ناصرالدین شاه به او «بذل مرحمت می‌فرمودند». ابلاغیه مدعی است، امیرکبیر با «بهانه جویی»، در تصمیمات شخص شاه دخالت و آن‌ها را نقض می‌کرده است (مکی، ۱۳۶۶: ۴۹۰).

ادامه ابلاغیه، تمجید از عملکرد و اقدامات نوری است که «جمیع نوکر و رعیت، از حسن سلوک و رفتار ایشان راضی و خشنود هستند»، زیرا دسترسی «اعیان و اشراف» به شخص شاه را تسهیل کرده است. بنابراین، ارتباط مستقیم‌نداشتن با شاه در دوران صدارت امیرکبیر، از دیگر نکات مورد نقد درباریان و دیوانیان بوده است. امیرکبیر در نقش واسطی

میان ناصرالدین شاه و «نوکر و رعیت» بوده و امکان ارتباط مستقیم آنان با شاه را به شدت محدود می‌کرده است و اکنون در غیاب صدراعظم پیشین، آنان «نفر به نفر و دسته دسته، در کمال امیدواری و خوشحالی، به حضور همایون پادشاهی می‌روند» (همان).

از دیگر استدلال‌های مطرح شده از سوی نوری، نامه‌ای است که وی در پاسخ به اعتراض دولت روسیه به قتل امیرکبیر، به میرزا محمدحسین عضدالملک (صدر دیوان‌خانه) سفیر ایران در روسیه می‌نویسد. نوری در این نامه^{۱۲}، با انتقاد از مقصدانستن «اولیای دولت» ایران در «فقره مرحوم میرزاتقی خان» به نقش دالگورکی در برکناری کامل امیرکبیر و مرگ او اشاره می‌کند. وی دخالت سفیر روسیه در ایران و «فرستادن پنج نفر صاحب‌منصب و شش نفر قزاق با جمیع ملازمان از آن سفارت‌خانه» را به خانه امیرکبیر بی‌دلیل می‌خواند و می‌پرسد، چرا سفیر روسیه در این مورد با سفیر انگلیس مشورت نکرده و با یکدیگر در این مورد تصمیم‌گیری نکرده‌اند، حال آن‌که در موارد دیگر، این دو دولت در سیاست‌هایشان نسبت به ایران کاملاً هماهنگ هستند و در «هر کار جزئی، نامه به یک مضمون به اولیای دولت علیه می‌نویسند». در واقع، به نظر می‌رسد نوری تلویحاً موضوع «تحت‌الحمايه» قرارداد امیرکبیر و سوءاستفاده از وی را در پیشبرد اهداف خویش در ایران منظور نظر دارد و عدم مشورت دو دولت روسیه و انگلیس در این باره را ناشی از همین امر می‌داند. نوری با کنایه می‌نویسد چرا وزیر مختار روسیه با همتای انگلیسی خویش هماهنگ نمی‌کند تا «شرط انسانیت را به اتفاق یکدیگر به عمل آورند» و این کنایه احتمالاً به ادعای دالگورکی درباره دلیل دخالتش در ماجرای امیرکبیر اشاره دارد. در ادامه نامه، نوری با اشاره به «بی‌خبری و بی‌اطلاع» بودن سفیر مختار انگلیس، «پیشانی و استیصال میرزاتقی خان» را به شکل تلویحی رد می‌کند (آل داود، ۱۳۷۹: ۲۱۳).

نگرانی نوری و درباریان از «تحت‌الحمايه» امیرکبیر و پناه‌بردن او به روسیه که در نامه پیشین شرح آن رفت، ریشه در دغدغه‌ای دارد که در نامه دیگر نوری به صدر دیوان‌خانه به‌وضوح آشکار می‌شود. نوری در این نامه^{۱۳} که خطاب به وزیر مختار ایران در روسیه نوشته است، با اشاره به «غرور بی‌اندازه و بعضی طرز و طورهای بی‌ادبانه» امیرکبیر، نارضایتی شخص ناصرالدین شاه را از رفتار متکبرانه او دلیل اصلی برکناری وی از سمت صدراعظمی می‌داند. به نوشته نوری، ناصرالدین شاه، ناخوشنود از رفتار امیرکبیر، تصمیم می‌گیرد «که از تسلط او قدری کم نماید و به منصب و شغل امیر نظامی قانع فرمایند»؛ تصمیمی که امیرکبیر «از شدت غرور» نمی‌پذیرد. هرچند، درستی این ادعای نوری، با توجه

به نامه ای که امیرکبیر پس از عزل از صدراعظمی به شاه می‌نویسد و به انتقاد از عملکرد نوری در مقام صدارت اعظمی و دخالت وی در امور نظامی می‌پردازد، مورد تردید است.^{۱۴} از محتوای آن نامه این‌گونه برمی‌آید که امیرکبیر منصب امیرنظامی را پذیرفته اما از رویه آقاخان در صدراعظمی‌اش که «به کوچکی راه می‌رود» ناراضی بوده است. به هر شکل، نوری مدعی است پس از رد این منصب، شاه حکومت کاشان را به او پیشنهاد می‌کند «که با عیال خود برود چندی در آن جا باشد تا از غرور بیفتد و راضی به شغل امیرنظامی شود» که امیرکبیر از پذیرش این پیشنهاد نیز سر باز می‌زند. در واقع، نوری در این نامه مدعی است که خواست ناصرالدین‌شاه، صرفاً دوری کوتاه‌مدت امیرکبیر از تهران بوده است و نه برکناری کامل او و تنها قصد داشته است کمی از تکبر امیرکبیر بکاهد.

به نوشته نوری «در خلال این احوال»، دالگورکی که پیش از این همواره نسبت به امیرکبیر «اظهار رنجش می‌نمود»، به حمایت از امیرکبیر برمی‌خیزد. با این حال، از نظر نوری این ادعای سفیر روسیه که امیرکبیر «در پناه اعلی‌حضرت امپراتوری می‌باشد»، با توجه به رویکرد پیشین دالگورکی که به شیوه ضمنی شاه ایران را تهدید کرده بود اگر امیرکبیر همچنان صدراعظم بماند، روابط ایران و روسیه قطع خواهد شد، پرسش‌برانگیز است. به نوشته نوری، ادعای دالگورکی مبنی بر تحت‌الحمایه بودن امیرکبیر، اعتراض «اعیان» دولت ایران را که «همگی دل پر خون از میرزاتقی‌خان داشتند» برمی‌انگیزد و آنان نزد شاه رفته، نسبت به تصرف خانه‌ای که در آن «علی‌احضرت مهدعلیا و نواب‌علیه عالیه همشیره شاهنشاه تشریف دارند» اعتراض می‌کنند. این «اعیان دولت» همچنین با توجه به «برآشفته» بودن «جمع نوکرها و اهالی دارالخلافه»، نسبت به احتمال شکل‌گیری «غوغا و بلوای عظیم» هشدار می‌دهند. به نظر می‌رسد این نگرانی درباریان و دیوانیان و پیش‌بینی رخ‌دادن شورش «عن‌قریب» در تهران، ناشی از نگرانی‌ای باشد که نوری خود، در ادامه نامه آن را بیان می‌کند. بنابراین، ناصرالدین‌شاه با «مشاهده این حرکات کنیاز دولغاروکی و شورش خلق به حدی متغیر» می‌شود که تصمیم می‌گیرد امیرکبیر را «سیاست» کند. این تصمیم، به نوشته نوری، با مقاومت شدید صدراعظم جدید و «التماس‌ها»ی او مواجه می‌شود. نوری مدعی است که از در سیاست وارد شده، با آگاه کردن دالگورکی از «مراتب تغیر» ناصرالدین‌شاه، از او می‌خواهد «هر چه زودتر صاحب‌منصب‌ها و قزاق‌ها را بیرون آورد» و از سوی دیگر، شخص ناصرالدین‌شاه نیز «محمدحسن‌خان سردار» را نزد دالگورکی می‌فرستد تا به حمایت از امیرکبیر خاتمه دهد.

نکته قابل توجه آن که، به گفته نوری، اعتراض شاه علاوه بر تصرف خانه‌ای که «والده و همشیره» او در آن هستند، بر تحت‌الحمایه بودن خود امیرکبیر نیز متمرکز است و این موضوع که دالگورکی «جامع و محرم اسرار خانگی و خارجی» را در «پناه دولت» روسیه بگیرد، برای ناصرالدین شاه نگران‌کننده بوده است.

به نوشته نوری، ناصرالدین شاه همچنین با اشاره به تمایل و خواستش برای فرستادن امیرکبیر به حکومت کاشان، برهم‌زدن آرامش «پایتخت» خود را توسط روس‌ها توجیه‌ناپذیر می‌داند. در واقع، از محتوای نامه این‌گونه برمی‌آید که «برهم‌خوردن آرامش و ثبات داخلی» نیز در تصمیم ناصرالدین شاه و دیوانیان و درباریان، برای برکناری کامل امیرکبیر کاملاً مؤثر بوده است.

سرانجام، این سیاست دوسویه نوری، یعنی رایزنی و مذاکره سیاسی خودش از سویی، و فرستادن نماینده‌ای از جانب شاه و تهدیدات او از سوی دیگر، ضمن جلوگیری از تیرگی روابط دو کشور در آن برهه، باعث می‌شود دالگورکی «ملتفت عیب حرکاتش شده صاحب‌منصب‌ها و قزاق‌های خود را پس‌طلبید».

نوری در ادامه می‌نویسد، پس از بازگشت قزاق‌های سفارت روسیه، ناصرالدین شاه بار دیگر حکومت کاشان را به امیرکبیر پیشنهاد می‌کند مشروط بر آن که او در التزامنامه‌ای تعهد دهد که از کاشان جایی نمی‌رود؛ تحت‌الحمایه هیچ دولتی نخواهد بود؛ و درخواست پناهندگی به هیچ دولتی نخواهد داد. این التزامنامه می‌بایست به امضای وزرای مختار انگلیس و روسیه در تهران می‌رسید. شیل، سفیر انگلستان، این التزامنامه را امضا می‌کند، اما دالگورکی از امضای آن سر باز می‌زند. تأکید درباریان و دیوانیان ایران و شخص ناصرالدین شاه برای گرفتن این التزامنامه و تکیه بر این موضوع که «هر چه بعد از این التفات بکنیم و نوازش نمائیم مضمون ما باشد نه ممنون غیر»، نشان‌دهنده نگرانی آنان از وابستگی امیرکبیر به یکی از این دو کشور و پناهنده شدن به آن است؛ نگرانی‌ای که با امضانکردن التزامنامه امیرکبیر از سوی دالگورکی تشدید می‌شود و شاه را از تصمیم واگذاری حکومت کاشان به امیرکبیر منصرف می‌کند. نوری در نامه خویش می‌نویسد که او شخصاً از دالگورکی می‌خواهد برای حفظ امنیت امیرکبیر و جلوگیری از «تلف» شدن او، التزامنامه را امضا کند، اما «جناب مشارالیه به هیچ وجه اعتنا به پیغامات خیرخواهانه» او نمی‌کند.

به نوشته نوری، سفیر روسیه هر روز عنوان می‌کرد که به زودی امیرکبیر از جانب

دولت روسیه تحت‌الحمایه اعلام خواهد شد و این سخنان، به همراه اظهارات «دشمنان میرزاتقی‌خان» شاه را نگران می‌کند که «مبادا کار میرزاتقی‌خان هم مثل نواب بهمن‌میرزا شود و در پناه دولت بماند». در این‌جا، نوری بر یکی از مهم‌ترین دغدغه‌هایی که درباریان و دیوانیان ایران ممکن بود با آن روبه‌رو شوند انگشت می‌گذارد و با تکیه بر سابقه پناهندگی بهمن‌میرزا، استدلال می‌کند که در صورت پیوستن امیرکبیر به دولت روسیه، ممکن بود «اولیای دولت روسیه اصرار نمایند که یگانه همشیره شاه را همه دولت و جواهر برداشته به خاک روس برد و املاک آذربایجان را به تصرف قونسول روس بدهد» (اقبال آشتیانی، ۱۳۴۰: ۳۳۹-۳۴۰). حتی احتمال رخ‌دادن این رویداد نیز کافی بود تا درباریان و دیوانیان ایران و شخص شاه را نگران به خطراتادن تمامیت ارضی ایران نماید که تا همان زمان نیز به اندازه کافی شکننده بود. بنابراین، نگرانی از دست‌رفتن بخشی از خاک ایران در آذربایجان، باعث ناامیدی کلی ناصرالدین‌شاه می‌شود و او «به‌کلی چشم از او» می‌پوشد. نوری، سپس مدعی می‌شود که وی مخالفت خویش را با این تصمیم اعلام کرده و «در استقرار شغل آن مرحوم» کوشیده است.

به نوشته میرزا آقاخان نوری، اگر دالگورکی در آن مقطع زمانی آن واکنش‌ها را از خویش نشان نمی‌داد، امیرکبیر «به طور عزت دو سه ماه در کاشان حکومت می‌کرد و تا به حال دوباره بر سر شغل و منصبش می‌آمد». در واقع، این سخن آقاخان نوری نشان می‌دهد که مخالفت کلی‌ای با امیرکبیر - دست‌کم به میزانی که منجر به مرگ او شود - وجود نداشته است و به‌رغم اختلاف‌نظرها در رویه امیرکبیر و این‌که او مطابق «سنت» رفتار نمی‌کرد و به طریق «بدعت بر رعیت می‌افزود»، امکان بازگشت او به منصب امیرنظامی وجود داشت. در واقع هم، رویه ناصرالدین‌شاه در طول دوران چهل‌ونه ساله سلطنتش و عزل و نصب‌های دایمی افراد، به نوعی می‌تواند مؤید این ادعا باشد. نکته قابل توجه در استدلال‌های درباریان، تناقض موجود در زمینه ابراز نگرانی آنان از به خطراتادن تمامیت ارضی ایران در این دوران است. در کتاب *آگهی شهبان از کار جهان آمده است*:

و شنیدم عمده سعایتی که میرزا آقاخان از او نزد شاه نمود آن بود که: میرزاتقی‌خان گفته هر ساعت عروس قفقازیه را در آغوش روس می‌نگرم. مرگ را معاینه پیش چشم می‌بینم و نیت او جنگ با روسیه است و شاه را از او ترساندند (آل داود، ۱۳۷۹: ۲۷۰).

اگر این روایت کوتاه واقعیت داشته باشد، نشان‌دهنده نگرانی درباریان با نمایندگی میرزا آقاخان نوری، از وقوع جنگی دوباره با روسیه است. به ادعای این نوشته، امیرکبیر که از نتیجه جنگ‌های ایران و روس ناخشنود بوده و «مرگ را معاینه پیش چشم» می‌دیده، درصدد آغاز جنگ دیگری بوده و شاید همین تمایل به بازپس‌گیری «عروس قفقازیه» یکی از دلایل سردی روابط میان امیرکبیر و دالگورکی بوده است. در واقع، این حکایت نیز که مشابه آن در ادعاهای محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه نیز دیده می‌شود، نگرانی درباریان را از به خطر افتادن تمامیت ارضی و از بین رفتن امنیت نسبی کشور در آن دوران نشان می‌دهد. هرچند، برخلاف نامه نوری، این بار این تمامیت ارضی نه با تحت‌الحمایگی امیرکبیر و همسرش و پیوستن بخش‌هایی از آذربایجان (که دارایی ملک‌زاده عزت‌الدوله است) به روسیه، بلکه از طریق امکان وقوع جنگ و از بین رفتن بخش‌هایی دیگر از سرزمین ایران، به خطر می‌افتاد. در واقع، این مخالفان در زمانی که امیرکبیر بر سر کار است، احتمال حمله وی به روسیه و از دست رفتن بخشی از خاک ایران را بر اثر جنگ مطرح می‌کنند و زمانی که او برکنار می‌شود، احتمال سازش وی با روسیه و پناه‌بردن به این کشور و در نتیجه تملک روسیه بر بخش‌هایی از خاک ایران در آذربایجان را که به همسر وی، عزت‌الدوله تعلق داشت، عنوان می‌کنند.

۴.۴ زنان حرم‌سرا

یکی از متهمان همیشگی قطع رگ امیرکبیر و خاتمه دور نخست اصلاحات عصر ناصری، زنان حرم‌سرای ناصرالدین‌شاه، به نمایندگی مادر شاه، مهدعلیا، بوده‌اند، تا جایی که در روایت‌های مرتبط با قتل امیرکبیر، به حضور یکی از زنان ناصرالدین‌شاه و اصرار او برای امضای فرمان قتل نیز اشاره دارند:

می‌گویند چگونگی صدور این فرمان بدین قرار بوده است که با یکی از زن‌های سوگلی شاه (امینه‌اقدس) که خیلی او را دوست می‌داشته وارد مذاکره می‌شوند و به مشارالیها می‌گویند اگر طوری شب شاه را مست و در حال مستی او را حاضر نمایی که فرمان قتل امیرکبیر را امضا نماید ما تعهد می‌کنیم که در ازای این عمل فرزند تو را به ولایت عهدی برسانیم. آن زن نیز فریب این وعده پوچ ابلهانه را خورده امضایی را که معاندین از او می‌خواستند نام‌برده هم از شاه می‌خواهد و فرمان قتل را به امضای شاه می‌رساند (مکی، ۱۳۶۶: ۵۰۴).

این روایت که دست‌کم در مورد نام «زن» اغواگر مجعول است، چراکه امینه‌اقدس در سال‌های میانی سلطنت ناصرالدین شاه به حرم‌سرای او وارد شد، بیش و کم در برخی از روایت‌های مربوط به قتل امیرکبیر، به‌ویژه روایت‌های متأخر دیده می‌شود و در این میان، عمده تأکید بر «فریب‌خوردگی» زن و «بازیچه» بودن اوست. با این حال، بیش‌تر اشاره‌ها در خصوص نقش زنان در برکناری امیرکبیر بر مهدعلیا متمرکز است. ریشه اختلاف مهدعلیا و امیرکبیر را نویسندگان مختلف، در مسائل گوناگون از آزادی جنسی مهدعلیا و قیدوبندهای امیرکبیر گرفته تا تمایل مهدعلیا به صدارت اعظمی نوری، می‌جویند؛^{۱۰} مثلاً، مکی درباره مخالفت مهدعلیا با امیرکبیر می‌نویسد:

علت کینه‌ورزی مهدعلیا مادر شاه با داماد خود امیرکبیر در اثر محدودیت‌های سنگینی بود که امیرکبیر برای مهدعلیا ایجاد کرده بود، چه امیرکبیر از دیرباز متوجه شده بود که مشارالیه اخلاق نامناسبی داراست که در صورت تراوش به هیچ‌وجه زینده‌خاندان سلطنتی مخصوصاً شایسته مقام مهدعلیا که در عین حال مادرزن صدراعظم ایران و مادر شاه بوده نمی‌باشد. از این رو پیداست که امیرکبیر برای حفظ آبروی خاندان شاهنشاهی ایران از بروز پاره‌ای ذمائم اخلاقی مهدعلیا سخت جلوگیری می‌کرده از طرف دیگر مهدعلیا هم مثل این‌که در اعمال هوس‌های شخصی اصراری داشته در نتیجه کینه دیرینه عجیبی بر اثر این کشمکش به وجود آمده بود (همان: ۴۶۹ - ۴۷۰).

از سوی دیگر، توحیدی چافی (۱۳۸۷)، به‌رغم اشاره گذرایش بر روابط خصوصی مهدعلیا، عمده تمرکز را بر «قدرت‌خواهی» وی می‌گذارد و به «آشنایی مهدعلیا با سفرای خارجی و زنان آن‌ها» اشاره می‌کند و همین آشنایی را دلیل ورود او به «عرصه کلان سیاست‌گذاری» در کشور می‌داند. توحیدی با اشاره به نقش مهدعلیا در هدایت دسته‌بندی‌های شکل‌گرفته پس از مرگ محمدشاه و پیش از رسیدن ناصرالدین‌شاه به تهران، درباره حمایت مهدعلیا از نوری می‌نویسد:

مخالفت محکم امیرنظام با نوری، دشمنی شدید مهدعلیا را به همراه داشته، اما عکس‌العمل سریع امیرنظام چنان شوک‌آور بود که هم مهدعلیا و هم نوری به سرعت نتوانستند هیچ‌گونه توطئه‌ای علیه وی تدارک ببینند. مهدعلیا از این پس تمام ناکامی‌های خود را به گردن امیرکبیر می‌انداخت. تعلق لقب امیرکبیری که مهدعلیا قصد داشت آن را برای برادرش، عیسی‌خان، محفوظ نگه دارد به نارضایتی این زن قدرتمند حرم‌سرا افزود (توحیدی چافی، ۱۳۸۷: ۱۱۶).

با این حال، مخالفت مهدعلیا را با امیرکبیر نمی‌توان به موارد ذکر شده در بالا تقلیل داد و می‌توان دلایل این مخالفت را ورای این انگیزه‌سنجی‌ها و تقلیل آن به روابط جنسی نیز جست‌وجو کرد. بی‌شک، بهترین راه برای یافتن استدلال‌های مهدعلیا معدود نامه‌های بازمانده از شخص وی خطاب به ناصرالدین‌شاه است. در این نامه‌ها استدلال‌های گوناگونی برای مخالفت با صدراعظم عنوان شده است؛ از دلایل کاملاً شخصی و دورماندن مادر و فرزند تا تأکید بر کوتاهی دست «صاحبان اصلی قدرت» یعنی قاجارها از آن، تا انتقاد به عملکرد و رویه امیرکبیر در کشورداری و تنظیم امور دولتی.

مثلاً، مهدعلیا، در نامه‌ای^{۱۶} گلایه‌آمیز خطاب به شاه، نسبت به جدایی خویش از وی اعتراض می‌کند و می‌نویسد: «در مادرپادشاهی الآن از من بی‌پناه‌تر کسی نیست» و سپس با پناه‌بردن به مفاهیم مذهبی و مقایسه خویش با «سیدالشهدا در صحرای کربلا» به تنهایی خود اشاره و با اتکا به همان مفاهیم «دعا» می‌کند «هرکس می‌خواهد پادشاه را از من برنجاند، مرا از این جا فراری کند، و شاه را رسوا بکند، همان به غضب خود شاه گرفتار شود» (امانت، ۱۳۸۳: ۲۰۵). مهدعلیا سپس با نام‌بردن آشکار از «میرزاتقی‌خان» با لحنی نیمه‌گلایه‌مند و نیمه‌تهدیدآمیز، با اشاره به «جدایی مادر و فرزند»، از او می‌خواهد که «با من سر به سر نگذارید». بنابراین، به‌رغم استدلال نویسنده‌گانی چون توحیدی چافی (۱۳۸۷) که معتقدند یکی از دلایل تبعید مهدعلیا به قم سوءظن سیاسی شاه نسبت به مادر خویش بوده است، شخص مهدعلیا آشکارا امیرکبیر را مسبب دوری خویش از شاه می‌داند.

به هر شکل، این گلایه‌مندی از «جدایی مادر و فرزند» که یکی از دلایل مخالفت مهدعلیا با امیرکبیر بود، صرفاً نمی‌توانست متوجه عاطفه مادری باشد و ناراحتی و اعتراض مهدعلیا بر کوتاهی دست و ارتان قدرت از قدرت نیز متمرکز بود. مهدعلیا، که اقدامات گوناگون امیرکبیر در کاهش قدرت سیاسی و نفوذ اقتصادی خاندان قاجار را تهدیدآمیز قلمداد می‌کرد، در نامه‌ای، گویا پس از مرگ امیرکبیر، به شاه می‌نویسد «میرزاتقی‌خان هم که این طایفه را کم‌تر از سگ کرده بود» و در جای دیگر با گلایه از قدرت مطلق وی، تأکید می‌کند که به یک نفر وزیر این همه قدرت نمی‌دهند.

با این حال، نباید از نظر دور داشت که مهدعلیا مخالفت آشکار خویش را با امیرکبیر صرفاً در لوای تعلقات قبیله‌ای و خونی مطرح نمی‌کرد؛ او آشکارا به سیاست‌های امیرکبیر نیز اعتراض داشت. این اعتراض و انتقاد به عملکرد امیرکبیر به‌ویژه در یکی از نامه‌های موجود از دوره صدارت امیرکبیر که خطاب به شاه نوشته شده است و از نظر آل داود

(۱۳۷۹) از «جنبه خطابی» آن این‌گونه برمی‌آید که نویسنده آن مهدعلیاست، آشکارا دیده می‌شود. در این نامه^{۱۷}، مهدعلیا به شیوه‌ای گزارش‌گونه، به «خانه نزولی» اشاره و دغدغه «مردم» را در این‌باره به شاه گوش‌زد می‌کند. وی با اشاره به ممنوعیت این کار در دوره «شاه مرحوم»، محمدشاه، از ناصرالدین‌شاه می‌خواهد او نیز این امر را «موقوف» کند «که باعث دعای وجود مبارک شود» و «حکم» نماید که «هرکس خانه می‌خواهد، کرایه بکند» و در ادامه تأکید می‌کند «من راضی نمی‌شوم خدا نخواستہ شما ظلم بفرمایید». این دغدغه مهدعلیا و توجهش به امور کشوری، با تصویر همیشگی زن هوس‌رانی که صرفاً نگران قدرت خویش است مغایرت دارد. هرچند این نامه قدرت‌طلبی او را نفی نمی‌کند، دست‌کم نشان می‌دهد برای انتقاد از امیرکبیر و مخالفت با او، دستاویزی بیش از تکیه بر عواطف مادری و ابراز نگرانی برای آینده سلطنت قاجارها داشته است. مهدعلیا در ادامه همین نامه، همچنین با انتقاد از رفتار سربازان ملازم شاه، به «بی‌حسابی» آنان اشاره می‌کند و می‌نویسد: «مردم را اذیت می‌کنند که چرا به ترک‌ها فحش می‌دادید». بنابراین از شاه می‌خواهد که به «امیرنظام» بگوید از تکرار چنین امری جلوگیری نماید (آل داود، ۱۳۷۹: ۲۰۸).

۵. نتیجه‌گیری

بنابراین به طور کلی استدلال‌های مخالفان اصلاحات در بازه زمانی ۱۲۶۷-۱۲۶۴ق (امیرکبیر) را به تفکیک گروه‌های مخالف اصلاحات (دیوانیان، زنان حرم‌سرا و درباریان) می‌توان این‌گونه بیان کرد:

درباریان بی‌توجهی به جایگاه و منزلت طبقاتی، کوتاه‌شدن دست وارشان قدرت از قدرت، طبقه اجتماعی پایین مصلح، رویه عزل و نصب‌ها، تبدیل شاه به یک مقام تشریفاتی و در دست‌داشتن قدرت مطلق و ارتباط مستقیم‌نداشتن با شاه را از استدلال‌های خویش برای مخالفت با اقدامات اصلاحی عنوان می‌کنند.

دیوانیان معاصر امیرکبیر وابستگی سیاسی به کشورهای خارجی، نگرانی از پیوستن خانواده سلطنتی، به خطراتادن تمامیت ارضی، نارضایتی شخص شاه از او، پای‌بندنبودن مصلح به سنت، افزایش امکانات رعیت با اقدامات مصلح، برهم‌خوردن امنیت داخلی، تبدیل شاه به یک مقام تشریفاتی و در دست‌داشتن قدرت مطلق، ارتباط مستقیم‌نداشتن درباریان و دیوانیان با شاه، تمایل به در دست‌گرفتن سلطنت، تغییر سلسله پادشاهی، غرور و

تکبر امیرکبیر، وابستگی اقتصادی به کشورهای خارجی، جنگ طلبی مصلح، انحصار طلبی وی، تهدید کیان پادشاهی ناصرالدین شاه، رویه عزل و نصب‌ها، کوتاه‌شدن دست وارثان قدرت از قدرت، و بی‌توجهی به جایگاه و منزلت طبقاتی را از دلایل خویش برای مخالفت با مصلح بیان کرده‌اند.

و در پایان، بی‌توجهی به جایگاه و منزلت طبقاتی، کوتاه‌شدن دست وارثان قدرت از قدرت، تبدیل شاه به یک مقام تشریفاتی و در دست‌داشتن قدرت مطلق، ارتباط مستقیم‌نداشتن با شاه، رفتار نامناسب نظامیان، عملکرد بد اقتصادی، برهم‌خوردن امنیت داخلی، از جمله استدلال‌های زنان دربار در دوره اصلاحات امیرکبیر برای مخالفت با اقدامات اصلاحی است.

بیش‌تر استدلال‌های مطرح‌شده در مخالفت با اقدامات اصلاحی امیرکبیر، از سوی دیوانیان صورت می‌پذیرد و از روحانیان مخالف در این دوره زمانی استدلالی در دست نیست. عمده استدلال‌های مطرح‌شده از جانب مخالفان، نخست استدلال‌های سیاسی و سپس اجتماعی است. نکته درخور توجه آن‌که تنها مخالفت دیگرگونه با عملکرد امیرکبیر، از سوی زنان حرم‌سرا صورت می‌گیرد که بر «خانه نزولی» و «عملکرد بد سربازان» و «آزار مردم توسط آنان» در دوره صدارت او دست می‌گذارند. موضوع قابل تأمل دیگر آن‌که، در این مقطع اصلاحی برخلاف دیگر بازه‌های اصلاحی در همین دوره ناصری (یعنی اصلاحات شخص ناصرالدین شاه با همراهی میرزا ملکم‌خان و اصلاحات میرزا حسین‌خان سپهسالار) در این دوره، هیچ استدلال دینی / مذهبی از سوی گروه‌های مخالف استدلال‌کننده مطرح نمی‌شود.

گفتنی است، همان‌گونه که در روایت علی مشخص شد، یا به دلیل ضعف تاریخ‌نویسی در سال‌های نخست زمام‌داری ناصرالدین شاه، نبود تاریخ‌نویسی غیر رسمی، گرایش‌نداشتن روحانیان به مستندکردن زندگی خویش و نگارش زندگی‌نامه و عدم حفظ و نگه‌داری دقیق اسناد تاریخی در آن دوران و یا از آن‌جا که روحانیان در این دوره واقعاً استدلالی در مخالفت با اقدامات امیرکبیر ارائه نداده‌اند، استدلالی از آنان در دست نیست و بنابراین در مقایسه اسمی و ترتیبی حذف می‌شوند و سه گروه استدلال‌کننده یعنی درباریان، دیوانیان و زنان حرم‌سرا برجا می‌مانند. بنابراین، با مقوله‌بندی استدلال‌های مطرح‌شده از سوی مخالفان اصلاحات در این بازه اصلاحی و ارزیابی آن در دو سطح اسمی و ترتیبی، جدول زیر به دست می‌آید:

جدول ۱. ابعاد استدلال‌های مخالفان اصلاحات در بازه زمانی ۱۲۶۷-۱۲۶۴ (امیرکبیر)
به تفکیک گروه‌های مخالف

سطح ترتیبی	سطح اسمی	۱۲۶۷-۱۲۶۴			استدلال‌های مخالفان	
		زنان حرم‌سرا	دیوانیان	درباریان		
۱	—	✓	—	—	عملکرد اقتصادی مصلح و یا همراهان وی	اقتصادی
۱	—	—	✓	—	منافع اقتصادی مخالفان	
۱	—	—	✓	—	در خطر افتادن کیان پادشاهی ناصرالدین شاه	سیاسی
۱	—	—	✓	—	تلاش برای تغییر سلسله پادشاهی	
۳	✓	✓	✓	✓	کوتاه شدن دست وارثان قدرت از قدرت	
۲	—	✓	✓	—	برهم خوردن امنیت داخلی	
۲	—	✓	✓	—	قدرت مطلق مصلح	
۱	—	—	✓	—	از بین رفتن تمامیت ارضی	خارجی
۱	—	—	✓	—	وابستگی مصلح و یا همراهان وی به روسیه	
۳	✓	✓	✓	✓	بی توجهی به جایگاه طبقاتی مخالف و تهدید منافع طبقاتی آنان	اجتماعی
۳	✓	✓	✓	—	رعایت نکردن حقوق مردم	
۱	—	—	—	✓	پایگاه طبقاتی مصلح و یا همراهان وی	
۱	—	—	✓	—	پای بند نبودن مصلح و یا همراهان وی به سنت	
۲	—	—	✓	✓	رویه فردی و ویژگی رفتاری مصلح و یا همراهان وی	

در مجموع استدلال‌های مطرح شده از سوی مخالفان در سطح مقایسه اسمی، بی توجهی به جایگاه طبقاتی مخالف، رعایت نکردن حقوق مردم و کوتاه شدن دست وارثان قدرت از قدرت، سه استدلالی هستند که در میان گروه‌های استدلال کننده مشترک‌اند و سایر استدلال‌های ارائه شده، به دلیل ارائه نکردن یکی از گروه‌های استدلال کننده، در روش مقایسه اسمی حذف می‌شوند.

در سطح ترتیبی، سه استدلال بی توجهی به جایگاه طبقاتی مخالف، رعایت نکردن حقوق مردم و کوتاه شدن دست وارثان قدرت از قدرت، که استدلال‌هایی‌اند که در سطحی اسمی باقی می‌مانند، پرتکرارترین استدلال‌های مطرح شده از سوی مخالفان یا استدلال‌های بیشینه مخالفان هستند. رویه‌های فردی، قدرت مطلق مصلح و برهم خوردن امنیت داخلی در

استدلال‌های مخالفان، استدلال‌هایی‌اند که دو گروه از سه گروه مخالف عنوان کرده‌اند. و عملکرد اقتصادی مصلح، منافع اقتصادی مخالفان، در خطر افتادن کیان پادشاهی ناصرالدین‌شاه، تلاش برای تغییر سلسله پادشاهی، برهم خوردن امنیت داخلی، از بین رفتن تمامیت ارضی، وابستگی مصلح و یا همراهان وی به روسیه، پایگاه طبقاتی مصلح و پای بند نبودن مصلح و یا همراهان وی به سنت، مواردی هستند که فقط یکی از گروه‌های استدلال‌کننده عنوان کرده‌اند و در میان استدلال‌های مطرح‌شده برای مخالفت با اصلاحات، استدلال‌هایی کمینه به حساب می‌آیند و کم‌تکرارترین استدلال‌ها هستند.

بر اساس یافته‌های حاصل‌شده از روش میل در مقایسه اسمی، سه استدلال مؤثر در مخالفت با اصلاحات امیرکبیر، رفتار بد امیرکبیر با دیگران و بی‌توجهی به حقوق آنان (اجبار مردم به کرنش به شخص امیرکبیر و بدرفتاری سربازان با مردم)؛ بی‌توجهی به منافع و جایگاه طبقاتی مخالفان درباری و دیوانی («به قدر امکان از حق نوکر کم می‌کرد و به طریق بدعت بر رعیت می‌افزود») و مخالفت‌های درباریان و نگرانی‌های آنان از کوتاه‌شدن دستشان از قدرت (کنار گذاشتن «شاه‌زادگان بزرگ و بزرگان سترگ») است. نکته توجه‌کردنی آن‌که، آن‌چه در این دوره از اصلاحات دیده می‌شود، فقط مخالفت‌های طبقاتی و بر اساس منفعت گروهی است و چیزی به نام منافع ملی در کلیت استدلال‌ها (بر اساس روش میل) دیده نمی‌شود؛ حال آن‌که در دوره‌های بعدی اصلاحات در عصر ناصر (اصلاحات شخص شاه و اصلاحات میرزا حسین‌خان سپهسالار)، شاهد تغییر سطح استدلال‌های مخالفان از مسائل گروهی و طبقاتی به سطح ملی و دینی هستیم.

پی‌نوشت

۱. یکی از دقیق‌ترین بررسی‌ها در خصوص اقدامات و دستاوردهای امیرکبیر در دوران صدراعظمی‌اش، در کتاب *امیرکبیر و ایران*، نوشته فریدون آدمیت، دیده می‌شود.
۲. از آن‌جا که مردم عادی در آن دوره زمانی، در شکل‌گیری اعتراض‌ها علیه مصلح نقش کلیدی نداشتند و تابع آرای گروه‌های دیگر - محافظه‌کاران در قدرت، به‌ویژه روحانیان - بودند، در سنخ‌شناسی مخالفان اصلاحات، از بررسی آنان صرف‌نظر خواهیم کرد.
۳. بررسی مناسبات خارجی امیرکبیر و نقش دول بیگانه در شکست اقدامات اصلاحی، مجالی بیش از این مقاله می‌طلبد. برای اطلاعات بیش‌تر در خصوص نقش متضاد روسیه و انگلیس به عنوان دو قدرت حاکم آن دوره ← امانت، ۱۳۸۳.

۴. بررسی رابطه شخص شاه با امیرکبیر و تأثیر این رابطه در شکست روند اصلاحی نیز از دیگر مواردی است که مقاله پیش رو برای تحدید بررسی خویش، از ارزیابی آن چشم پوشیده است.
۵. کنسول انگلیس در تبریز
۶. سفیر انگلیس در ایران
۷. حکایت «معجزه امامزاده» از این قرار است که «قصابی گاوی را برای کشتن می‌برد؛ گاو بند گسیخت و به بقعه [بقعه صاحب‌الامر] پناهنده گردید. چون قصاب خواست آن را بیرون کشد، در دم افتاد و جان داد» مردم این حادثه را به‌عنوان «معجزه امامزاده» تلقی کردند و کار به آنجا رسید که کنسول انگلستان نیز «چهل چراغی بلور» به امامزاده فرستاد و حکایت معجزه‌هایی دیگر از امامزاده نیز بر سر زبان‌ها افتاد. و یا دخالت‌های کنسول انگلیس در این واقعه که هم‌زمان با اختلافات ایران و انگلستان بر سر ارامنه تبریز رخ داده بود نیز در حساسیت دولت نسبت به ماجرای رخ داده در امامزاده بی‌تأثیر نبوده است. بنابراین، این ماجرا که از سویی بر روابط ایران و انگلستان که به دلیل ماجرای ارامنه تبریز در تنش بود و کنسول انگلیس در تبریز (استیونس) در آستانه اخراج قرار داشت، اثر می‌گذاشت و از سویی دیگر، کنترل داخلی اوضاع را از عهده حکمرانان شهر خارج می‌کرد، رنگ و بویی سیاسی به خویش گرفت و دولت امیرکبیر، ناچار به مداخله و دست‌گیری عده‌ای و فراخواندن میرزا علی‌اصغر خان شیخ‌الاسلام و پسرش به تهران شد (آدمیت، ۱۳۶۲: ۴۲۸-۴۳۰).
۸. از آنجا که روایت کتاب از زبان اول امیرکبیر است، و اعتمادالسلطنه اساساً این کتاب را بی‌نام و نشان نگاشته است، اشاره‌ای به نسبت خویش با حاجب‌الدوله نمی‌کند.
۹. برای مشاهده متن دستورالعمل ← آل داود، ۱۳۷۹: ۲۱۲-۲۱۰.
۱۰. استیصال ناصرالدین شاه و علاقه وی به امیرکبیر، در نامه‌ای که پس از عزل وی می‌نویسد آشکارا به چشم می‌خورد. جمله‌های نخست شاه در این نامه، رنگ و بویی عاطفی و عاجزانه دارد:
- جناب امیرنظام، به خدا قسم امروز خیلی شرمنده بودم که شما را ببینم، من چه کنم؟ به خدا ای کاش هرگز پادشاه نبودم و قدرت نداشتم که چنین کاری بکنم. به خدا قسم حالا که مشغول نوشتن این کاغذ هستم گریه می‌کنم. به خدا، قلب من آرزوی شما را می‌کند، اگر باور می‌کنید و بی‌انصاف نیستید، من شما را دوست می‌دارم (آل داود، ۱۳۷۹: ۱۰۰).
۱۱. برای مشاهده متن ابلاغیه ← روزنامه وقایع اتفاقیه، ۱۳۷۳: ۲۶۵.
۱۲. برای مشاهده متن نامه ← آل داود، ۱۳۷۹: ۲۱۳.
۱۳. برای مشاهده متن نامه ← اقبال آشتیانی، ۱۳۴۰: ۳۴۰-۳۳۵.
۱۴. برای مشاهده متن نامه ← خان‌ملک ساسانی، ۱۳۸۲: ۳۵.

۱۵. آزادی جنسی مهدعلیا و اختلافات وی با صدراعظم و دامادش امیرکبیر پیرامون این موضوع، در برخی از روایت‌های تاریخی حتی تا مرز خصومت آشکار این دو پیش می‌رود؛ مثلاً، ساسانی با اشاره به خداحافظی عزت‌الدوله و امیرکبیر با مهدعلیا هنگام سفر اجباری به کاشان، می‌نویسد: «همین‌که عزت‌الدوله را بوسید برای حفظ ظاهر به طرف امیر رفت که او را هم ببوسد امیر خودش را کنار کشیده و گفت من هیچ‌وقت عادت ندارم با ... (فاحشه) روبوسی کنم» (ساسانی، ۱۳۸۲: ۴).
۱۶. برای مشاهده متن نامه ← امانت، ۱۳۸۳: ۲۰۵.
۱۷. برای مشاهده متن نامه ← آل داود، ۱۳۷۹: ۲۰۸.

منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۶۲). *امیرکبیر و ایران*، ج ۷، تهران: خوارزمی.
- اسکندری قاجار، منوچهر (۱۳۸۹). *نه راه پیش و نه راه پس: تنگناهای سیاسی ایران در اوایل حکومت قاجار. جنگ و صلح در ایران دوره قاجار و پیامدهای آن در گذشته و اکنون*، زیر نظر رکسانه فرمانفرمایان، تهران: نشر مرکز.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن بن علی (۱۳۵۷ الف). *خواب‌نامه*، به کوشش محمود کتیرایی، ج ۲، تهران: توکا.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن بن علی (۱۳۵۷ ب). *صدرالتواریخ، تصحیح و تحشیه محمد مشیری*، ج ۲، تهران: روزبهان.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۴۰). *میرزا تقی خان امیرکبیر*، به کوشش ایرج افشار، تهران: دانشگاه تهران.
- آل داود، سید علی (۱۳۷۱). *نامه‌های امیرکبیر به انضمام رساله نوادرالامیر*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- آل داود، سید علی (۱۳۷۹). *اسناد و نامه‌های امیرکبیر (به همراه داستان‌های تاریخی درباره او)*، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، پژوهشکده اسناد.
- امانت، عباس (۱۳۸۴). *قبله عالم*، ترجمه حسن کامشاد، ج ۲، تهران: کارنامه.
- بامداد، مهدی (۱۳۷۱). *شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری*، ج ۲، چ ۴، تهران: زوار.
- بروگش، هینریش (۱۳۶۷). *سفری به دربار سلطان صاحبقران ۱۸۶۱ - ۱۸۵۹*، ج ۱، ترجمه حسین کردبچه، تهران: اطلاعات.
- پیرنیا، حسین؛ و عباس اقبال آشتیانی (۱۳۸۰). *تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه*، ج ۹، تهران: خیام.
- توحیدی چافی، محمد (۱۳۸۷). *قهوه قجری: آسیب‌شناسی رقابت‌های رجال عصر قاجار*، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، انتشارات باز.
- سیاح، محمدعلی (۱۳۵۹). *خاطرات حاج‌سیاح یا دوره خوف و وحشت*، به کوشش حمید سیاح، تصحیح زیر نظر ایرج افشار، ج ۳، تهران: امیرکبیر.

- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۶۳). *حقایق‌الانخبار ناصری*، به کوشش حسین خدیوچم، چ ۲، تهران: نی.
- رضوانی، محمداسماعیل (۱۳۵۴). «روزنامه‌نگاری در عهد امیرکبیر»، *امیرکبیر و دارالفنون: مجموعه خطابه‌های ایرادشده در کتاب‌خانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران*، به کوشش قدرت‌الله روشنی زعفرانلو، تهران: دانشگاه تهران.
- رعدی آذرخشی، غلام‌علی (۱۳۵۴). «چند پرسش درباره امیرکبیر»، *امیرکبیر و دارالفنون: مجموعه خطابه‌های ایرادشده در کتاب‌خانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران*، به کوشش قدرت‌الله روشنی زعفرانلو، تهران: دانشگاه تهران.
- خان‌ملک ساسانی، احمدخان (۱۳۸۲). *سیاست‌گران دوره قاجار*، به کوشش سیدمرتضی آل داوود، چ ۲، تهران: مگستان.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۷۵). *ایران در دوره سلطنت قاجار*، چ ۷ (۲ مدبر)، تهران: مؤسسه انتشارات مدبر.
- شیل، مری (۱۳۶۲). *خاطرات لیدی شیل*، همسر وزیر مختار انگلیس در اوائل سلطنت ناصرالدین‌شاه، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نو.
- ظل‌السلطان، مسعودمیرزا (۱۳۶۲). *تاریخ مسعودی*، تهران: یساولی (فرهنگسرا).
- کرایب، یان (۱۳۸۵). *نظریه اجتماعی مدرن*، ترجمه عباس مخبر، چ ۳، تهران: آگه.
- کتاب‌خانه جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۳). *روزنامه وقایع‌تفاهیه*، ج ۱، تهران: کتاب‌خانه ملی جمهوری اسلامی ایران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- لسان‌الملک سپهر، میرزاحمدتقی (۱۳۳۷). *ناسخ‌التواریخ: دوره کامل تاریخ قاجاریه*، ج ۳، به اهتمام جهانگیر قائم‌مقامی، تهران: امیرکبیر.
- لینل، دانیل (۱۳۷۳). *تبیین در علوم اجتماعی: درآمدی بر فلسفه علم‌الاجتماع*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: صراط.
- مارتین، ونسا (۱۳۸۹). *دوران قاجار: چانه‌زنی، اعتراض و دولت در ایران قرن نوزدهم*، ترجمه افسانه منفرد، تهران: کتاب‌آمه.
- ماهونی، جیمز (۱۳۹۱). «بازنگری نظریه عمومی در جامعه‌شناسی تاریخی»، ترجمه محمدرضا جوادی یگانه و فائزه حاجی قاسمی، *مجله جستارهایی در جامعه‌شناسی تاریخی*، ش ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۷۸). *تاریخ مؤسسات تملنی جدید در ایران*، چ ۳، تهران: دانشگاه تهران.
- محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۵۴). «رابطه امیرکبیر با رجال عصر خود»، *امیرکبیر و دارالفنون: مجموعه خطابه‌های ایرادشده در کتاب‌خانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران*، به کوشش قدرت‌الله روشنی زعفرانلو، تهران: دانشگاه تهران.
- محیط طباطبایی، محمد (۱۳۵۴). «دارالفنون و امیرکبیر»، *امیرکبیر و دارالفنون: مجموعه خطابه‌های ایرادشده در کتاب‌خانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران*، به کوشش قدرت‌الله روشنی زعفرانلو، تهران: دانشگاه تهران.

مکی، حسین (۱۳۶۶). *زندگانی میرزاتقی خان امیرکبیر*، ج ۶، تهران: ایران.
هدایت (مخبرالسلطنه)، مهدی قلی (۱۳۶۲). گزارش ایران (بخش گزارش دوره قاجار و مشروطیت از جلد سوم و چهارم)، مقدمه از سعید وزیری، به اهتمام محمدعلی صوتی، تهران: نقره.

McLean, Ian (2001). *Rational Choice and British Politics: an Analysis of Rhetoric and Manipulation from Peel to Blair*, New York: Oxford University Press Inc.

Milner, Henry (2002). *Social Democracy and Rational Choice*, New York: Routledge.

Murshed, Syed Mansoob (2010). *Explaining Civil War*, Massachusetts: Edward Elgar Publishing Inc.

Congleton, Roger D. (2006). *Social Science and History: How Predictable Is Political Behavior? Understanding Change*, Edited by Anderas Wimmer and Reinhart Kossler, Hampshire: Palgrave Macmilan.